

مفهوم امامت و ویژگی‌های امامان علیهم السلام از نظر عبد الجلیل رازی

اصغر غلامی^۱

چکیده

امامت، منصبی الهی است و امام، وظیفه هدایت خلق را بر عهده دارد. امام الهی برای انجام دادن این مسئولیت مهم باید ویژگی‌هایی متناسب با مقام خود داشته باشد.

این مقاله به بررسی ویژگی‌های امامان الهی از نظر عبد الجلیل رازی پرداخته است. در هر یک از این ویژگی‌ها، پس از بررسی اجمالی آن از منظر عقل، قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام، نظر نویسنده کتاب نقض و نقدهای وی بر کلام نویسنده بعض فضائح الروافض مطرح شده است.

ویژگی‌های شرایط لازم امامت از نظر عبد الجلیل عبارتند از: ۱. نص؛ ۲. علم؛ ۳. عصمت. وی همچنین امام را مفترض الطاعة می‌داند و جاری شدن معجزه به دست او را ممکن و گاه واجب می‌شمارد. مقاله حاضر، پس از اشاره به اهمیت موضوع و پیشینه بحث، به موضوعات زیر پرداخته است:

معنا و حقیقت امامت، راه تعیین امام و بررسی نظر عبد الجلیل رازی در باره علم، عصمت، منصوص بودن و امکان جاری شدن معجزه به دست امام.

کلیدواژه‌ها: امامت، علم الهی، عصمت، نص، معجزه، و عبد الجلیل رازی.

درآمد

امامت از نظر شیعه، مقام و منصبی است که از سوی خداوند سبحان به برخی از

ص: ۲۱۸

^۱ (۱). پژوهشگر حوزه فلسفه و کلام.

بندگان برگزیده اعطا می‌گردد. از آن جا که امر هدایت و تربیت خلق، بر عهده امام نهاده شده و بندگان موظف اند که به طور مطلق، از اوامر و نواهی او اطاعت کنند، لذا امام باید ویژگی‌هایی متناسب با این مقام داشته باشد.

متکلمان امامی، معمولاً، در آثار خود بابتی را به بررسی ویژگی‌های امامان علیهم السلام اختصاص می‌دهند و در کنار آن فضایل، مناقب و اختصاصات هر یک از امامان علیهم السلام را نیز بیان می‌کنند. ذکر این مناقب، گاهی جهت یادآوری حکم عقل به شایستگی و گاه به عنوان شاهی بر وجود نص برای امامان علیهم السلام است. اما هیچ یک از متکلمان شیعه، این فضایل را از شرایط لازم امامت نمی‌شمارند. با این حال نویسنده کتاب بعض فضائل الروافض، برخی از فضایل امیر مؤمنان علیه السلام را مطرح ساخته و چنین وانمود کرده است که شیعیان، آنها را از شرایط امامت می‌دانند. البته در این زمینه، نسبت‌های نادرست دیگری نیز به شیعیان داده و با این پیش فرض‌های نادرست، به معارضه با شیعه پرداخته است.

مرحوم عبد الجلیل رازی، در مقابل، ضمن بیان نادرستی ادعاهای وی و نفی نسبت‌های ناروا به شیعه، بر سه ویژگی : علم، عصمت و منصوبیت (مخصوص بودن) به عنوان شرایط امامت از نظر شیعه، تأکید کرده است.

قصد ما آن است که ضمن ارائه گزارشی از نقض مرحوم عبد الجلیل رازی بر کلام نویسنده سنی، بر همان اساس به تبیین مقام امامت، نحوه گزینش یا نصب امام و ویژگی‌های امامان علیهم السلام بپردازیم.

در نوشتار حاضر، پس از اشاره‌ای اجمالی به اهمیت موضوع و پیشینه بحث، به بررسی معنا و حقیقت امامت خواهیم پرداخت و پس از بررسی راه‌های تعیین امام از نظر متکلمان مسلمان بحث را با بررسی شرایط امامت از نظر عبد الجلیل رازی پی خواهیم گرفت. نفی موروثی بودن امامت، تأکید بر نص، لزوم عصمت و علم و صدور معجزه به دست امام، از جمله ویژگی‌هایی است که در کتاب نقض مطرح شده و ما به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

ص: ۲۱۹

اهمیت موضوع

انسان با نظر به حقیقت خود و با توجه به فقر ذاتی خویش، در می‌یابد که آفریننده و قیومی دارد و عبدی مملوک است. روشن است که بنده در برابر آفریدگار خویش، شأنی جز بندگی و اطاعت محض ندارد و نباید از کسی جز غیر مالک خویش فرمان برد. به این ترتیب است که «توحید در ولایت» تحقق می‌یابد. از این روی، پذیرش ولایت الهی و تسلیم در برابر امام منصوب از سوی خداوند، عین توحید است و انکار آن، کفر و موجب دوری از خدا، چنان که شیطان نیز صرفاً به دلیل نپذیرفتن ولایت الهی آدم علیه السلام از درگاه ربوبی رانده شد. بنا بر این، شناخت مقام امامت الهی و ویژگی‌های امامان منصوب از جانب خداوند، اهمیت بسیاری دارد. به همین جهت، متکلمان و عالمان مسلمان، همواره به این موضوع، به عنوان یکی از مهم‌ترین مسائل اعتقادی نگریسته و به طور مفصل به آن پرداخته‌اند.

از این میان، بررسی دیدگاه عبد الجلیل رازی در باره ویژگی‌های امامان علیهم السلام از دو جهت حائز اهمیت است:

نخست آن که آرای وی در فضای عمومی متکلمان امامیه و مبتنی بر تحقیقات متکلمان سده های پیشین مطرح شده است. از این نظر، گزارش دیدگاه وی می تواند بیانگر دیدگاه پیشینیان نیز باشد.

دوم آن که وی در موضع نقد سخنان یک فرد سنی، و با عنایت به مقتضیات و الزامات ردیه نویسی، آرای خود را مطرح کرده است، و در عین پاسخگویی به سخنان وی، بر مواضع اصولی خود تأکید داشته است. این نکته می تواند خطوط اصلی دیدگاه وی و مرزهای انعطاف پذیری او را در تبیین ویژگی های امامان علیهم السلام نشان دهد.

پیشینه بحث

بحث از ولایت الهی و ویژگی های ولی خدا، با آفرینش موجودات و ج عل این مقام از سوی خداوند متعال برای بنده برگزیده خود، آغاز شده است. شاید بتوان گفت اولین کسی که در این موضوع سخن گفته و به خدای متعال اعتراض کرده، شیطان است.

ص: ۲۲۰

خداوند، از خلیفه قرار دادن آدم علیه السلام و تعلیم اسما به او سخن می گوید،^۲ و شیطان در مقابل، برتری خویش را بر آدم به واسطه ماده آفرینش، مطرح می کند. او امر خداوند به خضوع در برابر آدم علیه السلام را اطاعت نمی کند و در اعتراض می گوید:

«أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»^۳

من از او بهترم. مرا از آتش آفریدی؛ در حالی که او را از گِل خلق کردی.

در قرآن کریم، علاوه بر بیان اعطای خلافت به حضرت آدم علیهم السلام، ویژگی هایی نیز برای برگزیدگان الهی، شمرده شده است: ۱. علم الهی؛^۴ ۲. معجزه و بینه؛^۵ ۳. عصمت؛^۶ ۴. محدث بودن؛^۷ ۵. نص و نصب الهی؛^۸ ۶. وجوب طاعت و حق امر و نهی.^۹

همچنین بر اساس آموزه های قرآن، مسئله جعلی بودن امامت و لزوم منصوص بودن امام از سوی خدا، در دوران همه انبیای الهی مطرح بوده است. مرحوم عبد الجلیل رازی در این باره می گوید:

^۲ (۱). ر.ک: سوره بقره، آیه ۳۰-۳۱.

^۳ (۲). سوره اعراف، آیه ۱۲؛ سوره ص، آیه ۷۶.

^۴ (۳). ر.ک: سوره کهف، آیه ۶۵؛ سوره بقره، آیه ۲۴؛ سوره قصص، آیه ۶۸؛ سوره فرقان، آیه ۶۳ و ۷۴؛ و

^۵ (۴). ر.ک: سوره نمل، آیه ۴۰؛ و

^۶ (۵). ر.ک: سوره احزاب، آیه ۳۳؛ سوره بقره، آیه ۱۲۴.

^۷ (۶). ر.ک: سوره فصلت، آیه ۳۰.

^۸ (۷). ر.ک: سوره بقره، آیه ۱۲۴؛ سوره سجده، آیه ۲۴؛ سوره قصص، آیه ۶۸؛ سوره فرقان، آیه ۶۳ و ۷۴؛ و

^۹ (۸). ر.ک: سوره نساء، آیه ۵۴؛ سوره بقره، آیه ۲۴۷؛ و

اما جواب آنچه گفته است که: «شیعه، امام نص گویند»، بلی، چنین است و این، مذهبی دیرینه است... که آدم، بر شیث نص کرد و بعد از وی، همه انبیا هم این کردند.^{۱۰}

بدین روی، در میان مسلمانان نیز از همان صدر اسلام به آن پرداخته شده است.

نویسنده کتاب نقض به تفصیل، جریان سقیفه و احتجاج مهاجرین و انصار با غاصبان خلافت را نقل می کند که در کلام آنان، ویژگی هایی همچون: وجوب طاعت امام الهی، لزوم عالم بودن امام، شأن هدایتگری امام و منصوص بودن امام، مطرح شده است.^{۱۱}

ص: ۲۲۱

در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز به تفصیل در باره ویژگی های امامان الهی علیهم السلام سخن رفته است.^{۱۲} متکلمان مسلمان نیز به پیروی از قرآن و روایات، همواره در کتب خویش بایستی را به این موضوع اختصاص داده اند که در طول بحث به مناسبت، نظر برخی از متکلمان بزرگ، مطرح خواهد شد.

۱. معنا و حقیقت امامت

برای رسیدن به شناخت درستی از شرایط امامت یا ویژگی های امامان علیهم السلام، پیش از هر چیز، لازم است که درک درستی از معنا و حقیقت این مقام داشته باشیم و داشتن چنین درک صحیحی از این مقام، به آگاهی از مفهوم درست امامت وابسته است. امام در لغت، به معنای کسی یا چیزی است که از او پیروی می شود.^{۱۳} این پیروی، با هدف مشخصی نیز صورت می گیرد. به همین دلیل، به راه نیز امام اطلاق می شود؛ زیرا پیمودن راه، به منظور رسیدن به مقصدی است.^{۱۴} رسیدن به مقصد نیز تنها با پیمودن صحیح آن محقق می شود و انحراف از راه، انسان را از مقصد دور می سازد.^{۱۵} همچنین امام کسی است که به او اقتدا می شود،^{۱۶} و جعل امامت برای کسی، به جهت آن است که مردم با اقتدا و تبعیت از اوامر و نواهی او به مقصد برسند.

در قرآن نیز امام به همین معنا به کار رفته است؛ زیرا اصل بر این است که خداوند متعال، روش جدیدی غیر از آنچه در میان مردم رواج داشته، برای تفهیم و تفاهم

ص: ۲۲۲

^{۱۰} (۹). نقض، ص ۶۴۱.

^{۱۱} (۱۰). ر.ک: همان، ص ۶۰۲-۶۰۹.

^{۱۲} (۱). برای نمونه، به ابواب «کتاب الحجّة» از اصول کافی مراجعه شود

^{۱۳} (۲). ر.ک: لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۴؛ قاموس المحيط، ج ۴، ص ۷۷.

^{۱۴} (۳). ر.ک: مجمع البحرین، ج ۶، ص ۱۰.

^{۱۵} (۴). لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۴.

^{۱۶} (۵). الصحاح، ج ۵، ص ۱۸۶۵.

ابداع نکرده و همان واژه ها را با همان معنایی که عرب از آنها می فهمیده، به کار برده است. بجز این که دقت در کاربردهای قرآنی این واژه، نشان می دهد که «امام» در اطلاقات قرآنی، در سعادت و شقاوت پیروان خود، نقش جدی و پایداری دارد. بر اساس آیه هفده سوره هود، امام به معنای راه روشنی است که برای مؤمنان و پیروان آن، مایه رحمت، و برای کافران و عصیانگران، موجب عذاب است.

پس امامت در قرآن نیز همانند لغت، شامل امام هدایتگر و امام گمراه‌پیشه می‌شود.

بر اساس آیات ۷۱-۷۲ سوره اسراء، هر گروهی، امامی دارند که در قیامت با همو فراخوانده می‌شوند. در سوره سجده نیز می‌خوانیم:

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا».^{۱۷}

و از میان آنان برخی را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند.

و در آیه‌ای دیگر در باره فرعونیان آمده است:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ».^{۱۸}

و آنان را امامانی قرار دادیم که به سوی آتش می‌خوانند.

در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز «امام» به عنوان مقتدا و «مفترض الطاعة» معرفی شده است.^{۱۹} بر اساس این روایات، مقام امامت، در حقیقت همان مقام وجوب طاعت است.^{۲۰} در برخی روایات نیز حق معرفت امام، همان اعتقاد به وجوب طاعت او دانسته شده است.^{۲۱}

عالمان شیعه نیز با توجه به معارف قرآن و عترت، مقام امامت را حق امر و نهی و مقام وجوب طاعت دانسته‌اند.^{۲۲}

مرحوم عبد الجلیل رازی نیز به عنوان یک عالم و متکلم شیعی، با بهره‌گیری از قرآن و کلام اهل بیت علیهم السلام معتقد است که معنا و حقیقت امامت، مقام وجوب طاعت است. ایشان می‌نویسد:

ص: ۲۲۳

^{۱۷} (۱). سوره سجده، آیه ۲۴.

^{۱۸} (۲). سوره قصص، آیه ۴۰.

^{۱۹} (۳). ر. ک: معانی الأخبار، ص ۶۴.

^{۲۰} (۴). بصائر الدرجات، ص ۵۰۹.

^{۲۱} (۵). عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۸۹-۲۹۰؛ کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۴؛ الأمالی، صدوق، ص ۱۸۳؛ روضة الواعظین، ص

۲۳۵؛ مدینه المعاجز، ج ۶، ص ۳۲-۳۴.

^{۲۲} (۶). ر. ک: تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۲، ص ۱۴۳؛ جوامع الجامع، ج ۱، ص ۷۷؛ شرح اصول الکافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۵، ص ۱۳۵-۱۳۷؛

الإمامة، شفتی، ص ۲۲؛ مناهج البیان، ج ۱، ص ۳۴۳؛ منشور جاوید، ج ۵، ص ۲۴۹-۲۵۰.

اما فرض طاعت؛ اقتدا به قرآن است آن جا که باری تعالی گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ». پس امامت را این درجت و فضیلت نهند که بیان کرده شد، بی شبهتی و تقیّتی.^{۲۳}

و در باره زید بن علی می‌گوید:

شیعه اصولیه، ایشان را مفترض الطاعة نگویند و خروج از شرایط موجب ندانند در امامت.^{۲۴}

ملاحظه می‌شود که وی در این عبارت، مفترض الطاعة و امام را مرادف دانسته و این دو را به جای یکدیگر استعمال می‌کند. و یا دست کم، افتراض طاعت را گوهر اصلی امامت و از لوازم آن می‌شمارد. ایشان همچنین «ولایت» را نیز با امامت و وجوب طاعت، هم‌معنا می‌داند و در باره امیر مؤمنان علیه السلام می‌نویسد:

امامت او و تقریر ولایت او و فرض طاعت او از قبل خداست تبارک و تعالی.^{۲۵}

و در باره امام عصر علیه السلام می‌نویسد:

آن امام ... به فرض طاعت از حق تعالی، منصوص است.^{۲۶}

۲. راه تعیین امام

به نظر می‌رسد که از نظر سیر منطقی مباحث، بحث از «راه تعیین امام» بر «بیان شرایط امامت» مقدّم باشد؛ چه این که اگر امامت را منصبی الهی بدانیم، نگاه ما به شرایط امامت به گون‌های خواهد بود و چنانچه انتخاب و گزینش مردم، مشخص‌کننده امام باشد، چشم انداز بحث، به کلی متفاوت خواهد شد. در باره راه‌های تعیین و نصب امام در میان مسلمانان، چهار نظریه عمده وجود دارد. اهل سنت برای اثبات امامت شخص، سه راه را پذیرفته‌اند که عبارت‌اند از: ۱. گزینش و بیعت اهل حل و عقد؛ ۲.

وصیت؛ ۳. شورا.

ص: ۲۲۴

با توجه به بیانات و استدلال‌های متکلمان فرق غیر شیعی، معلوم می‌شود که هر سه راه، تنها به رویدادهای پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مستند است؛ یعنی عالمان سنی برای اثبات درستی گزینش امام از سوی مردم و خلیفه ساز بودن بیعت واحد، به جریان سقیفه و بیعت عمر با ابو بکر استناد و استدلال کرده‌اند.^{۲۷} صحت وصیت، با استناد به وصیت ابو

^{۲۳} (۱) نقض، ص ۲۴۱.

^{۲۴} (۲) همان، ص ۳۷۵.

^{۲۵} (۳) همان، ص ۵۳۰.

^{۲۶} (۴) همان، ص ۷.

^{۲۷} (۱) ر.ک: شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۲.

بکر بر عمر ثابت می شود و بحث شورا نیز به عمل عمر مبنی بر تشکیل شورا برای شش نفره برای تعیین خلیفه، مستند است. بنا بر این، مبانی اهل سنت در راه‌های تعیین امام، نه بر عقل استوار است و نه بر قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله.

در مقابل، شیعه، هیچ یک از سه طریق یادشده را در تعیین امامت معتبر نمی داند و معتقد است که امامت، منصبی الهی است، و به جعل خداوند محقق می شود، و با نص آشکار می گردد. شیعیان، نظر خود را به دو حجت «عقل» و «نقل» مستند می سازند.

پیش از این، بیان شد که از نظر شیعه، مقام امامت همان حق امر و نهی و مقام وجوب طاعت است. مرحوم عبد الجلیل قزوینی نیز امامت را به همین معنا می داند.

روشن است که حق امر و نهی مطلق، تنها برای خداوند است و هیچ یک از مخلوقات، بر دیگری آمریت ندارد؛ زیرا همه آفریده‌های خداوند، از آن جهت که مخلوق خدایند، در عرض واحد قرار می گیرند و هیچ کس بر دیگری برتری و ولایت ندارد؛ اما خدای م تعالی - که خالق است و در نتیجه، مالک همه خلق - می تواند به هر نحوی که بخواهد، در مخلوق خویش تصرف کند. پس آمریت مطلق، از آن خداست.

از سوی دیگر، بدیهی است که خداوند می تواند حق امر و نهی را به برگزیدگان خود نیز اعطا کند، بدون این که سلب و کاستی‌ای در مولویت خود او لازم آید؛ اما بدون اعطای خداوند، احدی بر دیگری مولویت و آمریت نخواهد داشت. همچنین نه تنها هیچ یک از مخلوقات بر دیگری آمریت ندارد، بلکه هیچ کس نمی تواند دیگری را به عنوان امام و مولای خویش برگزیند؛ چرا که مولویت از آن خداست.

ص: ۲۲۵

به عبارت دیگر، مهم ترین شأن و اولین وظیفه آفریده ها، بندگی خدای متعال است و اگر کسی بدون اذن خداوند برای خود مولایی برگزیند و آن مولا بر خلاف امر خداوند، دستوری بدهد، هرگز مطاع نخواهد بود. حتی اگر دستور او مطابق با اوامر الهی باشد، باز هم چون این دستور از ناحیه خداوند نبوده، پیروی از آن، جایز نیست.

به همین جهت، عبد الجلیل رازی می نویسد:

شیعه اصولیه را در استناد مذهب و طریقت در معقولات، با عقل و نظر باشد ...؛ اما در شرایع و فروع ... واضح مذهب شیعه، ... اول خدای تعالی [است ...] و از این جاست که شریعت، منصوص گویند این طایفه چنان که حق تعالی می فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ...» بعد از آن، رسول علیه السلام ... و در هر روزگاری، معصومی بوده است که اگر خللی راه یابد [به دین] رفع کند یا اگر شبهتی افتد در شرعیات، حل آن بکند.^{۲۸}

پس از نظر او هر گونه امر و نهی باید از سوی خداوند متعال و به اذن او باشد و برای این که امر و نهی امام با دستورهای الهی، تعارض پیدا نکند، لازم است که امام، معصوم باشد.

^{۲۸} (۱). نقض، ص ۲۷ - ۲۸.

در روایات اهل بیت علیهم السلام دلیل دیگری بر ضرورت منصوص بودن امام ذکر شده است . امام رضا علیه السلام در این باره می‌فرماید:

هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَ أَعْظَمُ شَأْنًا وَ أَعْلَى مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَ أَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرَائِهِمْ أَوْ أَقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ.^{۲۹}

آیا مردم، قدر و منزلت امامت را در میان امت می‌شناسند تا انتخاب امام برای آنها جایز باشد؟ ! همانا امامت، قدرش بزرگ‌تر، شأنش عظیم‌تر، جایگاهش بلندتر، اطرافش دست‌نیافتنی‌تر و عمقش دورتر از آن است که مردم بتوانند با خردهای خویش، به آن برسند یا با آرای خود، به آن دست یابند و یا با گزینش خود، امامی را نصب کنند.

ص: ۲۲۶

ایشان پس از توضیح مفصلی در باره شأن و منزلت و صفات امام می‌فرماید:

فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلَى مِثْلِ هَذَا فَيَخْتَارُونَهُ أَوْ يَكُونُ مُخْتَارُهُمْ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَيَقْدَمُونَهُ؟^{۳۰}

آیا مردم توان شناخت چنین مقامی را دارند تا کسی را برای آن برگزینند؟ یا ممکن است برگزیده آنان دارای این صفات باشد تا او را مقدم بدانند؟

در این حدیث، عجز انسان‌ها از شناخت مقام امامت، دلیل لزوم نص و نفی انتخاب معرفی شده است . عبد الجلیل قزوینی نیز با بهره‌گیری از آموزه‌های اهل بیت علیهم السلام می‌نویسد:

مسئله امامت، خود عقلی است ... در عقل عقلا مرکوز است که امامی می‌باید و جایز الخطا نمی‌شاید. قرآن و محمد بیاید و بگوید که بر این صفت کدام شخص است.^{۳۱}

می‌بینیم که ایشان به روشنی از تعیین و معرفی امام از سوی خدا و عجز بشر از شناخت فرد لایق امامت سخن می‌گویند و به همین دلیل است که همسو با روایات، عقیده سنیان مبنی بر انتخاب امام از سوی مردم را طرد می‌کند و این مقام را صرفاً به نص می‌داند. وی در باره اختلاف امیر مؤمنان علیه السلام با حاکمان پس از رسول پیامبر صلی الله علیه و آله و علّت سکوت ایشان می‌نویسد:

[خلفا ظاهراً] مقرران بودند به توحید خدای و قرآن قبول کرده منازعتی بود در خلاف ت که نص است یا اختیار توقّف، اولاتر بود.^{۳۲}

^{۲۹} (۲). الکافی، ج ۱، ص ۱۹۹-۲۰۳.

^{۳۰} (۱). همان، ص ۲۰۳.

^{۳۱} (۲). همان، ص ۶۴۳.

^{۳۲} (۳). همان، ص ۳۲۳.

و در جای دیگر با خرده گرفتن بر شیوه معمول خلفای نخستین در تعیین جانشین، با طعن بر بی پایگی راه تعیین خلیفه نزد خلفای سنیان می‌گوید:

چون عمر خطّاب، حوالت و اشارت در امامت بدان شش شخص کرد و بر دو قسمت بنهاد و مهاجر و انصار در آن سرگشته و متردّد شدند ... مردمان ما را چه می‌گویند؟! روزی گوییم: امامت نصّ نیست، اختیار و اجماع است

ص: ۲۲۷

تا بر بو بکر کنیم. امروز دگر باره گوییم: اختیار و اجماع نیست؛ امامت به شورا است؟^{۳۳}

عبد الجلیل قزوینی، ضمن نقل جریان سقیفه و استشهاد صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله به نصوص دلالت کننده بر امامت امیر مؤمنان علیه السلام در محاجّه با ابو بکر می‌گوید:

و بعد از آن، ابی بن کعب [در سقیفه] برخاست [و حاضران را موعظه کرد] و گفت:

... اَنتَی أَشْهَدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنِّي رَأَيْتُهُ وَهُوَ وَقَفَ فِي هَذَا الْمَكَانِ وَكَفَّ عَلَى فِئَةٍ وَهُوَ يَقُولُ: هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَخَلِيفَتِي فَيُكْمَلُ فَقَدَمُوه ... [؛ من شهادت می‌دهم بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که ایشان را دیدم در این مکان ایستاده بود و دست علی علیه السلام در دستش بود و می‌فرمود: «این شخص پس از من، امام شما و جانشین من در میان شماست پس او را مقدم بدارید»].^{۳۴}

وی پس از نقل این کلام، خطاب به نویسنده بعض فضائح الروافض می‌گوید:

خواجه انتقالی می‌باید بداند که کلامی با این مبالغه که دلالت است بر نصّی علی و انکار است بر اختیار، صحابه از آن غافل نهاده‌اند.^{۳۵}

و پس از نقل کلام سهل بن حنیف - که مضمون آن همچون سخن ابی بن کعب است - می‌گوید:

کلامی بدین درستی و مبالغه بر نصّی امیر المؤمنین علیه السلام و انکار غیر او در مجمع مهاجر و انصار گفته‌اند تا خواجه انتقالی بداند که مذهب شیعه، کهن است.^{۳۶}

عبد الجلیل لزوم امامت را عقلی می‌داند؛ اما معتقد است که جعل این مقام از سوی خدای متعال صورت می‌گیرد و جعل الهی با نصّ مشخص می‌شود:

^{۳۳} (۱). نقض، ص ۳۵۳ - ۳۵۲.

^{۳۴} (۲). همان، ص ۶۰۷.

^{۳۵} (۳). همان جا.

^{۳۶} (۴). همان جا.

اولاً بر نصی علی، اول دلیلی و گواهی عقلِ عاقلان است که عاقل داند که زمانه، با ثبوت تکلیف و جواز خطای مکلفان، روا نباشد که از امامی خالی باشد.

ص: ۲۲۸

دوم، حجّت قرآن است که آیات قرآن بر نصی علی علیه السلام منزل است.

سیوم، اخبار مصطفی است که بیان کرده شد.

چهارم، اجماع شیعه مُحَقِّقه است ... و انکار علی مرتضی، ظاهر است بر امامت آن جماعت ... اولاد آن خطبه معروف اول این کلمه می گوید:

«اما واللّٰه لقد تَقَمَّصَهَا ابن ابی قحافه و اِنَّه ليعلم اَنْ محلّی منها محلّ القطب من الرّحی».

یعنی ابو بکر پیراهن خلافت درپوشید و او داند که من آسیای خلافت را قطبم.

چون نوبت به عمر رسید می گوید: «فيا عجباً بینا هو یستقیلها فی حیاته إذ عقدها لآخر بعد وفاته؛ ای عجب از میان آن که در حالت زندگانی قیله می کند و روز وفات، به عمر می سپارد!».

و بر عمر انکار می کند که: «جعلنا فی جماعه زعم انّی اُحدهم فیاللّٰه و للشوری». من از کجا و شوری از کجا!

... پس، این همه، دلالت است بر نصی او و انکار امت بر اختیار ایشا ن ... و امام بعد از مصطفی، بلا فصل امیر المؤمنین علیه السلام است که نصّ ربّ العالمین است، و نفس خیر المرسلین است و الحمد للّٰه ربّ العالمین.^{۳۷}

ایشان در جای دیگر، ضمن تأکید بر این اصل مهم که امامت، تنها به جعل الهی است، تصریح می کند که حتّی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز حقّ جعل این مقام را برای دیگری ندارد:

امامت او و تقریر ولایت او و فرض طاعت او از قِبَل خداست تبارک و تعالی و به مصطفی - علیه الصلوٰه والسلام - تعلّقی ندارد، و امامت، درجه ای است، نه اختیار خلق؛ نص است از قِبَل خدای.^{۳۸}

از نظر عبد الجلیل قزوینی، نقش پیامبر صلی الله علیه و آله فقط اعلانِ گزینش و جعل الهی است.

وی نقل را راه شناخت امام معین از سوی خدای می داند:

مسئله امامت، خود عقلی است ... در عقل عقلا مرکوز است که امامی

^{۳۷} (۱). همان، ص ۶۰۹ - ۶۱۰.

^{۳۸} (۲). همان، ص ۵۳۰.

می‌باید و جایز الخطا نمی‌شاید. قرآن و محمد بیاید و بگویند که بر این صفت، کدام شخص است.^{۳۹}

حاصل آن که مرحوم عبد الجلیل رازی، از میان نظریه‌های عمده موجود در میان مسلمانان در باره راه تعیین امام، سه راه پذیرفته نزد سنیان را - که ناظر و مستند به وقایع پس از شهادت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله است - نفی و طرد می‌کند و تنها جعل الهی و نص را معتبر می‌داند و ادله اعتقاد خویش را بیان می‌کند. البته غیر از این چهار نظریه عمده، نظریه دیگری نیز مطرح بوده که اهمیت چندانی ندارد و عمده مسلمانان، با آن مخالفت کرده‌اند. این نظریه، مربوط به دسته «جارودیه» از گروه زیدیه است. به اعتقاد این گروه، هر کس از اولاد حضرت فاطمه علیهم السلام و فرزندان امام حسن و امام حسین علیهما السلام شجاعت و تا اندازهای علم داشته باشد، قیام کند و مردم را به پیروی از خود بخواند، امام است.

مرحوم عبد الجلیل رازی نیز همانند دیگر امامیه (شیعیان اثنی عشری) با این اعتقاد، مخالف است. ایشان می‌نویسد:

شیعه اصولیه ایشان [زید بن علی] را مفترض الطاعة نگویند و خروج از شرایط موجب ندانند در امامت.^{۴۰}

۳. شرایط امامت

با توجه به مطالبی که پیش از این در باره راه‌های تعیین امام بیان شد، می‌توان گفت که بحث از شرایط امامت نزد شیعیان و سنیان، بسیار متفاوت است. از نظر شیعه، امام باید از سوی خداوند متعال، تعیین و نصب گردد و مردم، حق ندارند برای خود، امام انتخاب کنند. بدین روی، شیعه در برابر انتخاب و گزینش الهی، تسلیم است و در این باره، از خود، رأی و نظری ندارد. در نتیجه، تنها و تنها جعل الهی و نص را شرط تحقق امامت می‌داند. بحث از شرایط امامت آن چنان که نزد سنیان مطرح است، نزد شیعه

وجود ندارد. پس اگر در جایی، عالمان شیعه، از شرایط امام سخن بگویند، منظورشان صرفاً بیان ویژگی‌های لازم برای امام الهی است؛ یعنی از آن جا که امر هدایت و تربیت خلق، بر عهده امام نهاده شده و بندگان موظف‌اند به طور مطلق، از اوامر و نواهی او اطاعت کنند، لذا امام باید ویژگی‌هایی متناسب با این مقام داشته باشد. اما این ویژگی‌ها شرایطی نیستند که مردم بر اساس آنها به گزینش امام بپردازند؛ بلکه اوصافی هستند که امام الهی، قطعاً آنها را دارد و اساساً خداوند، این اوصاف و ویژگی‌ها را به برگزیدگان خود عطا می‌فرماید و آن گاه مقام امامت را برای ایشان جعل می‌کند. نقل، استناد و استشهاد به برخی فضایل امامان علیهم السلام نیز صرفاً جهت یادآوری حکم عقل به «قبیح تقدّم مفضول بر فاضل» است.

^{۳۹} (۱). همان، ص ۶۴۳.

^{۴۰} (۲). همان، ص ۳۷۵.

از آن جا که در بررسی نظر مرحوم عبد الجلیل رازی، آگاهی از کلام اهل بیت علیهم السلام و دیدگاه های متکلمان و عالمان شیعه و سنی لازم است، در این جا به اختصار، دیدگاه های مختلف در باره شرایط، ویژگی ها و نشانه های امام را مطرح می کنیم.

الف. ویژگی های امام از نظر روایات

علّامه مجلسی در «ابواب علامات الإمام و صفاته و شرائطه ...» نقل می کند:

سُمِيَ الْإِمَامُ إِمَامًا لِأَنَّهُ قُدْوَةٌ لِلنَّاسِ مَنْصُوبٌ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَى الْعِبَادِ.^{۴۱}

امام، امام نامیده شد؛ چون پیشوای مردم، منصوب از جانب خدای متعال و اطاعتش بر بندگان واجب است.

پیشوایی و وجوب طاعت، معنای امامت هستند؛ نه از شرایط امامت. پس تنها، «منصوب بودن از جانب خداوند متعال» شرط تحقق امامت معرفی شده است.

به عبارت دیگر، بر اساس این حدیث، امامت - که همان پیشوایی و افتراض طاعت است - ، با نصب خداوند تحقق می یابد.

ص: ۲۳۱

در روایت دیگری، امام رضا علیه السلام ویژگی ها و نشانه هایی را برای امام بیان فرموده است که مهم ترین آنها عبارت اند از: ۱. أعلم الناس؛ ۲. أحکم الناس؛ ۳. أتقى الناس؛ ۴. أحلم الناس؛ ۵. أشجع الناس؛ ۶. أسخى الناس؛ ۷. أعبد الناس؛ ۸. مختون به دنیا آمدن؛ ۹. أولى الناس منهم بأنفسهم؛ ۱۰. دلسوزتر از پدر و مادر؛ ۱۱. مواظبت شدید بر اوامر و نواهی خداوند؛ ۱۲. مستجاب الدعوه بودن؛ ۱۳. همراه داشتن زره، سلاح و شمشیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و^{۴۲}

اما هیچ یک از این ویژگی ها و نشانه ها از شرایط امامت شمرده نشده است. ایشان در حدیث دیگری، صفات و ویژگی های بسیاری برای امام برمی شمارد و ضمن تأکید بر کوتاهی اندیشه بشر عادی از درک مقام امامت، به ناممکن بودن گزینش امام از سوی مردم و وجوب و لزوم نص و نصب الهی تصریح می فرماید.

امام رضا علیه السلام در فرازی از این روایت مفصل می فرماید:

وَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِكَ، وَأَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ، وَالْهَمَّهُ الْعِلْمَ إِلَهَامًا، فَلَمْ يَعْىَ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ. وَلَا يُحَيِّرُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ، وَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ أَمِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَّالَ وَالْعِثَارَ، يَخُصُّهُ اللَّهُ

^{۴۱} (۱). بحار الأنوار، ج ۱۰۴، ص ۲۵؛ معانی الأخبار، ص ۶۴.

^{۴۲} (۱). عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱۹۲، ص ۲. نیز در این باره، ر. ک: الکافی، کتاب الحجّة، باب الامور التي توجب حجّة الإمام عليه السلام

عز و جل بذلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَ شَاهِدُهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَ «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلَى مِثْلِ هَذَا فَيَخْتَارُونَهُ؟^{۴۳}

همانا هنگامی که خدای عز و جل بنده ای را بر [اداره] امور خلق برمی گزیند، سینه اش را بر این کار گشاده می گرداند و گنجینه های حکمت را در قلبش به ودیعه می سپارد و از طریق الهام، علم را به او افاضه می فرماید، به طوری که پس از آن، از پاسخ [هیچ سؤالی] در نمی ماند و از راه درست، متحیر نمی گردد و او معصوم، مؤید، موفق و مسدد است و به تحقیق، ایمن از

ص: ۲۳۲

خطاها و لغزش ها و بدی هاست. خدای عز و جل او را به این ویژگی ها مخصوص گردانیده تا حجت او بر بندگان و شاهد او بر خلقش باشد «و این، فضل پروردگار است که به هر که بخواهد، عطا می فرماید. خداوند، دارای فضل و عظمت است». پس آیا مردم بر انتخاب چنین کسی، قادرند تا او را برگزینند؟

مشاهده می شود که در این قسمت از روایت نیز شرح صدر، حکمت، علم، عصمت، حجیت و شاهد بودن بر خلق، از جمله ویژگی های امام دانسته شده است؛ اما همچنان از شرایط امامت سخنی به میان نیامده است. همین طور در هیچ یک از روایات اهل بیت علیهم السلام اساساً شرایط امامت، مطرح نشده است؛ زیرا چنان که گفتیم، بحث از شرایط امامت، هنگامی مطرح می شود که انتخاب امام بر عهده مردم باشد.

تنها در این صورت است که ارائه ملاکی برای تصحیح گزینش مردم، ضرورت دارد؛ اما چنانچه امامت، مقامی الهی باشد و امام از سوی خداوند منصوب شود، خداوند، خود بهتر می داند که این مقام را برای چه کسی جعل کند. به همین جهت، در لسان روایات، به جای بحث از شرایط امامت، مسائلی همچون ویژگی ها و صفات امام الهی و نشانه ها و راه شناخت امام برگزیده خداوند، مطرح شده است و اگر متکلمان شیعه نیز از برخی ویژگی های لازم برای امام به عنوان شرایط امامت تعبیر می کنند، این تعبیر، قطعاً همراه با تسامح است.

ب. ویژگی های امام از نظر متکلمان شیعه

ویژگی های امام از نظر شیخ مفید، عبارت اند از: ۱. عصمت؛ ۲. عالم بودن به تمام علوم دین؛ ۳. دارای فضل کامل و افضل بودن از همه مردم؛ ۴. منصوص بودن (در صورتی که معجزه نداشته باشد)؛ ۵. هاشمی بودن و پس از امام حسن علیه السلام از نسل امام حسین علیه السلام بودن.^{۴۴} ویژگی پنجم، از ویژگی های امام به شمار نمی رود؛ بلکه از نشانه های امامان الهی پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.

ص: ۲۳۳

^{۴۳} (۲). الکافی، ج ۱، ص ۲۰۲.

^{۴۴} (۱). أوائل المقالات، ص ۳۵.

سید مرتضی نیز همین ویژگی ها را برمی شمارد و معتقد است که امام در جمیع اموری که مقدم است باید افضل از همه باشد.^{۴۵}

ابن میثم نیز برای امام الهی، ویژگی هایی را قائل شده است: ۱. عصمت؛ ۲. دارا بودن همه اصول کمالات نفسانی شامل: علم، عفت، شجاعت، و عدالت؛ ۳. افضل امت در تمامی کمالات نفسانی؛ ۴. مبرا از تمامی عیوب نفرت انگیز در خلقت و اصل و نسب و صناعات رکیکه، شامل: حجامت و...؛ زیرا طهارت از این امور جاری مجرای لطف مقرب است؛ ۵. منصوص علیه بودن؛ ۶. مخصوص بودن به آیات و کرامات الهی.^{۴۶}

خواجه در تجرید و علامه در مناهج الیقین، سه ویژگی برای امام برمی شمارند:

۱. عصمت؛ ۲. افضل مردم در تمامی فضایل، اعم از علم، دین، کرم و شجاعت؛ ۳. وجوب نص.^{۴۷}

سدید الدین محمد حمصی، معتقد است که ویژگی های امام، منحصر در چهار صفت است: ۱. عصمت؛ ۲. افضل رعیت در جودت رأی، علم به سیاست و قرب به خدا؛ ۳. اعلم به احکام شریعت؛ ۴. اشجع مردم.^{۴۸}

ج. شرایط امامت نزد متکلمان اهل سنت

از نظر سنّیان، سه شرط است که بدون آنها هیچ کس واقعاً استحقاق امامت ندارد. این شرایط، عبارتند از: ۱. اجتهاد در اصول و فروع دین؛ ۲. داشتن رأی و بصیرت و تدبیر؛ ۳. شجاعت و قوّت قلب.

اما در شرح المواقف پس از ذکر این سه شرط می نویسد:

گفته شده که این سه ویژگی، در امامت شرط نیست؛ زیرا در حال حاضر، همه این شرایط در یک نفر جمع نیست. پس یا نصب امام بدون این

ص: ۲۳۴

شرایط، واجب است که در این صورت، تعیین آنها بیهوده خواهد بود؛ زیرا امامت بدون این شرایط، تحقق یافته است و یا نصب کسی که واجد این شرایط باشد. واجب است که این هم تکلیف به امری فراتر از توان مردم است و یا این که نه این و نه آن، هیچ یک واجب نیست و این قول، مفاسدی در پی دارد، و برای رفع این مفاسد باید گفت که نصب امام بدون تحقق آن سه شرط، ممکن است.^{۴۹}

^{۴۵} (۱). شرح جمل العلم، ص ۱۹۲-۲۰۱.

^{۴۶} (۲). قواعد المرام، ص ۱۷۷-۱۸۲.

^{۴۷} (۳). کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۱۸۴-۱۸۸.

^{۴۸} (۴). المنقذ من التقليد، ج ۲، ص ۲۷۸.

^{۴۹} (۱). شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۹.

وی سپس شرایط عام‌تری برای امامت بیان می‌کند که عبارت‌اند از: ۱. عدالت ظاهری؛ ۲. عاقل بودن؛ ۳. بالغ بودن؛ ۴. مرد بودن؛ ۵. آزاد بودن.^{۵۰}

۴. بررسی نظر عبد الجلیل رازی

گفتیم که با قول به نص و لزوم تعیین امام از سوی خدای متعال، اساساً بحث از شرایط امامت در میان شیعه، آن گونه که نزد سنیان مطرح است، جایگاهی ندارد. با این حال، در آثار متکلمان، میان شرایط امامت، ویژگی های امام و یا نشانه‌های امامان الهی، تفکیک روشنی صورت نگرفته است، به همین جهت، گاهی نشانه‌هایی که برای تشخیص امام الهی بیان شده، به عنوان شرط در تحقق امامت تلقی می‌شوند و این، نشانه جهل و گم‌راهی است.

الف. نفی موروثی بودن امامت

در روایات ما آمده است که امامت پس از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در اعقاب خواهد بود و بزرگ‌ترین فرزند هر امامی پس از او امام است، مگر آن که دارای آفتی (نقصان در عقل یا بدن) باشد. نویسنده کتاب بعض فضائح الروافض، به این موضوع اعتراض می‌کند و می‌گوید:

و دین به نسبت نیست و آن گبرکان بودند که ملک به نسبت داشتند.^{۵۱}

ص: ۲۳۵

مرحوم عبد الجلیل رازی، ضمن اعتراض به نسبت دادن چنین قولی به شیعیان، آن را از سر عصیبت و جهل می‌شمارد و تأکید می‌کند که در میان مسلمانان، هرگز کسی به چنین قولی معتقد نیست. ایشان با برشمردن برخی ویژگی‌ها و فضایی همچون:

علم، تقوا، زهد، امانت، ورع، سبقت در اسلام، انفاق مال، قبول شرایع و احکام، فضل، شجاعت، سخاوت و عصمت، تأکید می‌کند که اگر مؤمن شریف نسبی، همه این خصلت‌های نیک را داشته باشد، قطعاً از نظر رتبه و مقام، اولاتر از مؤمن دیگری است که این ویژگی‌ها را ندارد.

عبد الجلیل رازی همچنین یادآور می‌شود که حضرت شیث نیز به جهت ایمان و علم و عصمت، وارث حضرت آدم علیه السلام شد، نه صرفاً به خاطر نسبت فرزندی؛ چه اگر نسبت شرط بود، می‌بایست فرزندان دیگر آدم علیه السلام نیز به این مقام می‌رسیدند. در حالی که از میان تمام آنها مقام وراثت، تنها به شیث رسید، چنان که سام، وارث نوح شد، نه کنعان، و اسماعیل بعد از پدر به امامت رسید، نه فرزندان دیگر. ایشان پس از بیان این نکات می‌نویسد:

^{۵۰} (۲). ر.ک: همان، ص ۳۵۰.

^{۵۱} (۳). نقض، ص ۴۴.

خواجه مجتبی می‌بایست که آن اعتراض بر خدای کند و بگوید که: ملک به نسبت گیرکان دارند، نه پیغمبران. پس با وجود فرزند و برادر مستحق، بیگانه را به مجرد مؤمنی نرسد، و از آیات قرآن و اخبار رسول علیه السلام این معنی معلوم و مصور است، و تشبیه کردن این طریقت به گبرکی، الا جحود محض و انکار صرف نباشد.^{۵۲}

با این عبارت، روشن می‌شود که از نظر عبد الجلیل رازی، امامت، مقامی الهی است که تنها با جعل خدای متعال تحقق می‌یابد و این که خداوند، مقام امامت را در خاندانی قرار داده، به جهت موروثی بودن آن نیست؛ بلکه به خاطر شایستگی آن خاندان است. از نظر وی، اعتراض به جعل امامت در یک خاندان، در حقیقت، به

ص: ۲۳۶

خداوند باز می‌گردد و این اعتراض، به شیعیان وارد نیست؛ چون شیعه اساساً حق گزینش امام را برای خود قائل نیست، تا چه رسد به موروثی دانستن امامت!

البته عبد الجلیل تأکید می‌کند که گزینش خدای متعال نیز بی حکمت و غیر عادلانه نیست؛ بلکه خداوند، همواره فردی را برای امامت برمی‌گزیند که افضل از همگان بوده، ویژگی‌هایی متناسب با آن مقام را دارا باشد. لذا معتقد است که اگر افرادی در یک خاندان، افضل از دیگران باشند، با وجود آنها نوبت به دیگری نمی‌رسد. وی همچنین در برابر تکرار ادعای بی‌اساس نویسنده سنی، مجدداً تأکید می‌کند که از نظر شیعه، امامت و خلافت، به نسبت نیست و استحقاق امامت با سه شرط عصمت و منصوبیت و علم حاصل می‌شود و با فقد یکی از این سه شرط، رسیدن به مقام امامت، منتفی است. و آن که هر سه شرط را داشته باشد، امام مفترض الطاعة خواهد بود؛ چه خویشاوند پیامبر و امام پیشین باشد یا نسبتی با ایشان نداشته باشد.^{۵۳}

عبد الجلیل رازی، جهت رفع شبهه به جعل مقام امامت در فرزندان امام حسین علیه السلام اشاره می‌کند و می‌نویسد:

یک شاهد که بدان، شبهت ساقط شود ... آن است که اگر شیعه، امامت به نسبت گفتندی. حسن علی علیه السلام فرزند مهتر است علی را و فاطمه را و شیعه در اولاد حسن علی از اوّل تا به آخر، در هیچ کس دعوی امامت نکرده اند، و از فرزندان زین العابدین الا در باقر دعوی نکنند و زید علی علیه السلام که پسر زین العابدین است و خروج کرده است، به امامتش قبول نکنند برای فقد عصمت و نصیت و کثرت علم؛ تا بدانی که شیعه، امامت به نسبت نگویند الا به علم و عصمت و نصیت نگویند.^{۵۴}

از این کلام، به روشنی استفاده می‌شود که عبد الجلیل رازی، سه شرط را برای تحقق امامت لازم می‌شمارد. روشن است که این سه شرط، ویژگی‌های اساسی امام الهی به حساب می‌آیند. منظور عبد الجلیل، این نیست که امکان دارد این شرایط در

^{۵۲} (۱). همان، ص ۴۶-۴۷.

^{۵۳} (۱). ر.ک: همان، ص ۴۹.

^{۵۴} (۲). همان، ص ۴۹.

شخصی به غیر از برگزیده خداوند نیز باشد و او بدون گزینش پروردگار استحقاق امامت بیابد.

ایشان در جای دیگر، در پاسخ نویسنده سنی که اتهام «موروثی دانستن امامت» را به شیعه می زند، سست بودن نظر سنیان در باره شرایط امامت را به او گوشزد می کند.

نویسنده سنی در باره مقتدر می گوید: «بلحسنِ فراتِ رافضی، وزیر مقتدر خلیفه بود و مقتدر را سه سال بود».^{۵۵}

عبد الجلیل در این جا اتهام نویسنده سنی را متوجّه خود وی می داند و سستی نظر او را یاد آور می شود و می نویسد:

مسکین، فراموش کرده است که کودک، صلاحیت خلافت ندارد و از یادش برفته است آن تقریر که خلافت و دولت، به نسبت مذهب گبرکان است و مقتدر سه ساله را الّا نسبت مجرد در سه سالگی، صلاحیتی نتواند بود از علم و فضل و عقل، و اجماع امت در او، ندانم مقبول چگونه باشد؟! و خواجه نوسنی مقتدر، را به نسبت سه سالگی خلیفه می داند و علی ده ساله انکار می کند، و پنداری در عهد مقتدر سه ساله پیران و رسیدگان از بنی هاشم و بنی عباس همه بمرده بودند تا این حجّت بد و انکار در نحر مجبرش بماند

این خواجه هر بیانی که می کند، یا انکار است به مذهب بر خدا، یا انکار است بر بعضی انبیا، یا انکار است بر خلفا و سلاطین و امرا و قضاء و علما ...

اوّلًا گفته است که: «مقتدر خلیفه سه ساله بود ...» اکنون به اجماع همه عقلا و خاصّه به مذهب مصنف مجبر سه ساله خلافت را بنشاید و اجماع محال است که بر سه ساله منعقد شود که او را نه عقل باشد و نه علم و نه رأی و نه اجتهاد و نه اهلیت، و خلافت به نسبت خود مذهب گبرکان است.

... و اگر جماعتی گویند: امام عادل و منصف و عالم تر و شجاع تر از رعیت باید که باشد و معصوم باید از خطا و زلت، و کوتاه دست، و تمکین ظالمان

و غاصبان باید که نکند، و نص باشد از قبل خدا به هر روزگاری تا ظاهر و باطنش پاکیزه باشد . خواجه مصنف تشنیع زند و گوید: این مذهب رافضیان است و خلاف اجماع مسلمانان است و خصومت صدر اوّل و جمهور اعظم است.^{۵۶}

مرحوم عبد الجلیل در این جا می گوید به اجماع همه عقلا، کودک سه ساله، شایستگی خلافت را ندارد و محال است که اجماع بر این امر منعقد شود. باید دانست که این قول در مبنای سنیان می تواند صحیح باشد؛ یعنی اگر خلافت به انتخاب مردم باشد، و عقل و بلوغ و ... شرط خلافت باشند، اجماع بر خلافت سه ساله محال و شایستگی آن کودک، مفقود

^{۵۵} (۱). همان، ص ۸۵.

^{۵۶} (۱). همان، ص ۸۵ - ۹۰.

است؛ اما اگر جعل امامت بر عهده خداوند باشد، هیچ بُعدی ندارد که خدای تعالی این مقام را به کودکی در مهد نیز عطا فرماید، چنان که به تصریح قرآن کریم به حضرت عیسی در کودکی، نبوت بخشید.

«فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا.^{۵۷}

مریم به عیسی اشاره کرد؛ گفتند: «چگونه با کسی که کودکی در گاهواره است، سخن بگوییم؟». عیسی گفت: «به راستی که من بنده خدایم؛ به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است».

در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز امامت کودک، جایز شمرده شده^{۵۸} و امام جواد علیه السلام و نیز حضرت امام عصر علیه السلام در کودکی به امامت رسیده‌اند.

ب. تأکید بر نص

پیش از این، در بحث راه‌های تعیین امام بیان شد که مرحوم عبد الجلیل رازی، تنها نص و نصب الهی را در تحقق امامت معتبر می‌داند. ایشان همچنین به نص، به عنوان اصلی ترین شرط امامت نیز تأکید بسیاری دارد و فضایل امامان علیهم السلام را فرع بر آن

ص: ۲۳۹

می‌داند. نویسنده سنی از سکوت امیر مؤمنان علیه السلام در برابر غاصبان خلافت، تعجب می‌کند و می‌گوید: «ای عجب، علی، قوی‌تر بنی هاشم بود ... و معصوم چون رسول علیه السلام چرا طلب حق خود نکرد».^{۵۹}

عبد الجلیل در پاسخ وی می‌نویسد:

چنین است، اما امام عالم‌تر است و معصوم است و مصلحت او بهتر داند ...

و کس را بر وی اعتراض نرسد که همانا اعتراض امت را بر اختیار خود باشد، نه بر نص خدای.^{۶۰}

وی همچنین در باره اعتقادات شیعه می‌گوید:

اما اصل مذهب شیعه اصولیه امامیه اثنی عشریه، آن است که ... پیغمبران او از آدم تا به محمد صلی الله علیه و آله، همه صادق و امین، قولش همه حجت است، فعلش همه حق، و بعد از وی امام نص و معصوم علی مرتضی است، نص از قبل خدای؛ معصوم از همه خطا. و بعد از وی تا به قیامت امام آن باشد که موصوف باشد بر این صفت^{۶۱}

^{۵۷} (۲). سوره مریم، آیه ۲۹ - ۳۰.

^{۵۸} (۳). ر. ک: الکافی، ج ۱، ص ۳۸۳ - ۳۸۴.

^{۵۹} (۱). نقض، ص ۳۲۴.

^{۶۰} (۲). همان جا.

نویسنده سنی در طعن شیعیان گفته است : «اینها به دوازده امام گویند چنان که ملحدان به هفت امام گویند ... اینها را قطعی گویند که بر دوازده امام قطع کنند (پس گفته است که) آن خداست که یکی شاید و دیگر چیزها زیادت و نقصان پذیر باشد؛ چرا امام سیزده نشاید...؟»^{۶۲}.

عبد الجلیل قیاس وی را نادرست و مع الفارق شمرده و این سخن را خلاف عقل و قرآن و شریعت می داند و با مثال‌های متعددی، یادآور می شود که آنچه را خدا معین کرده باشد، زیاده و نقصان بر نمی دارد، چنان که نماز مغرب که سه رکعت تعیین شده (مثلاً)، قابل تغییر از سوی مردم نیست. ایشان می نویسد:

این و مانند این همه معدود و مشروع است؛ زیرا که نصّ خداست، نه

ص: ۲۴۰

اختیار مجبران، کذلک امام نصّ است نه اختیار، چندان شاید که خدای تعالی فرماید، نه چندان که مجبران را باید.^{۶۳}

ایشان در جای دیگر می گوید:

اما جواب آنچه گفته است که : «شیعه امام نص گویند» بلی چنین است و این، مذهبی دیرینه است و کهن است، از آن روزگار یاد است این مذهب که آدم بر شیت نص کرد، و بعد از وی همه انبیا هم این کردند به مذهب اهل حق، امام نص است و معصوم ... و بحمد الله شیعت، دلالت بر امامت، نه از آیت گویند و نه از خبر که این هر دو سمعی است؛ اما دلالت بر امامت از طرق عقل گوییم و آن وجوب ریاست است ... اما آیات و اخبار از برای تأکید دلالت و تعیین امامت آوردیم و بیرون از آیه «إِنَّمَا» و خبر «أَنْتَ مَنْى» بسیاری آیات و اخبار است که دلالت بر امامت علی^{۶۴}

عبد الجلیل رازی در این جا تصریح می کند که اصل لزوم وجود امام، عقلی است؛ اما تعیین امام بر عهده خداوند است و آیات و اخبار، صرفاً جهت معرفی امام معین از سوی خداست. ایشان همواره بر محوریت و اصل بودن نصّ تأکید دارد و پس از بیان برخی فضایل و مناقب امیر مؤمنان علیه السلام می نویسد:

این و صد چندین که به شرح همه کتاب مطوّل شود با انصاف بباید دیدن تا اگر دگر کس کرد امیر المؤمنین مطلق آن کس باشد، نه علی، و این فضایل که بیان کرده شد، همه فرع است بر عصمت و نصیت به حجت عقل و آیات قرآن و اخبار رسول.

^{۶۱} (۳). همان، ص ۴۱۶-۴۱۵.

^{۶۲} (۴). همان، ص ۵۴۶.

^{۶۳} (۱). همان، ص ۵۴۷.

^{۶۴} (۲). همان، ص ۶۴۱.

و آن که او عالم است به احکام تورات و انجیل و زبور و همه کتب انبیا و به قرآن، به تنزیل و تأویل و ناسخ و منسوخ ... پس امیر المؤمنین مطلق و امام موفق، شخصی باشد که ضارب بالسیفین باشد، طاعن بالرمحین باشد، المصلی لقبلتین باشد، و «لم یشرک باللّ طرفه عین» باشد، هرگز بت را سجده نکرده، خمر ناخورده، دروغ ناکفته^{۶۵}

ص: ۲۴۱

در این عبارت، روشن است که هر چند وی شرایط، ویژگی‌ها و نشانه‌های امامت را به صورت تفکیک نشده بیان می‌کند، با این حال، توجّه دارد که امامت، صرفاً با نصّ محقق می‌شود و امام منصوب باید معصوم و عالم به دین باشد. از سوی دیگر، بیان این فضایل، از باب یادآوری قبح «تقدیم مفضول بر فاضل» است، چنان که وی در جایی به این حکم عقل اشاره می‌کند و می‌نویسد:

روا نباشد که بعد از مصطفی، امیر المؤمنین با فضل و عصمت در نماز اقتدا به کسی کند که درست شده است که تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است.^{۶۶}

و در جای دیگر می‌گوید:

و مذهب شیعت ... آن است که با وجود امیر المؤمنین علی علیه السلام بو بکر را و غیر بو بکر را استحقاق امامت نیست به فقد شرایط موجب.^{۶۷}

ج. لزوم عصمت

عصمت در لغت، به معنای «منع» و «حفظ» است^{۶۸} و معصوم در اصطلاح شرع، کسی است که به لطف خداوند سبجان، از هر گونه آلودگی به گناه و کارهای زشت و ناشایست و پلید، دوری کند، در حالی که توان انجام دادن آنها را داشته باشد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

الْمَعْصُومُ هُوَ الْمُتَنَعِّ بِاللَّهِ مِنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَقَدْ قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى:

«وَمَنْ يُعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^{۶۹، ۷۰}.

^{۶۵} (۳). همان، ص ۱۷۲ - ۱۷۳.

^{۶۶} (۱). همان، ص ۳۲۳.

^{۶۷} (۲). همان، ص ۲۵۷.

^{۶۸} (۳). لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۰۳.

^{۶۹} (۴). سوره آل عمران، آیه ۱۰۱.

^{۷۰} (۵). معانی الأخبار، ص ۱۳۲.

معصوم، کسی است که به [عنایت] خداوند از همه حرام ها حفظ می شود و خدای - تبارک و تعالی - فرموده است: «هرکس به حفظ الهی بپیوندد، به یقین، به راه راست هدایت شده است».

ص: ۲۴۲

یکی از ویژگی های اساسی و ضروری برای امام الهی، «عصمت» است و خداوند باید برگزیده و حجت خود را از آلودگی ها و کارهای زشت و ناشایست، حفظ کند؛ زیرا چنان که گفتیم، امامت، مقام امر و نهی است و امام، کسی است که اطاعتش بر همه امت به طور مطلق، واجب است؛ یعنی پیروی از تمام اوامر و نواهی امام، واجب و تخلف از آن، حرام و ممنوع است. نیز گفتیم که حق امر و نهی اولاً و بالذات، تنها از آن خالق متعال است و اولین شأن انسان ها بندگی اوست. پس آن که اطاعتش از سوی خدا بر خلق واجب شده، نمی تواند و نباید دستوری بر خلاف امر خدای متعال صادر کند.

حال اگر امام مفترض الطاعة، از خطا و گناه مصون نباشد، ممکن است بندگان خدا را از روی اشتباه یا مخالفت با خدا، به عصیان و نافرمانی او امر کند و این تناقض و محال است؛ زیرا لازم می آید که خدای سبحان از یک سو (به واسطه وجوب پیروی از غیر معصوم) به گناه و معصیت دستور دهد و از سوی دیگر، از آن نهی کند. به همین جهت، عصمت، لازمه جدایی ناپذیر امامت الهی است. امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

إِنَّمَا الطَّاعَةُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْأَمْرِ وَإِنَّمَا أَمْرٌ بِطَاعَةِ أُولَى الْأَمْرِ لَأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْصِيَةٍ^{۷۱}

اطاعت مطلق فقط برای خدای عز و جل و پیامبر او و برای والیان امر است. و به اطاعت از اولی الامر دستور داده شده؛ چرا که ایشان معصوم و پاکیزه اند و به معصیت خدا امر نمی کنند.

از سوی دیگر، امام، حجت خدا بر خلق است و خداوند متعال، منزّه است از این که کسی را حجت خود بر بندگان قرار دهد و او را از غفلت و نسیان و پلیدی و گناه، حفظ نکند.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِكَ وَأَوْدَعَ قَلْبَهُ بِنَايِعِ الْحِكْمَةِ وَأَلْهَمَهُ الْعِلْمَ إِلَهَاماً ... هُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ آمِنَ مِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَلِ وَالْعِلْوِ يَخُصُّهُ اللَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ وَشَاهِدُهُ

ص: ۲۴۳

عَلَى خَلْقِهِ^{۷۲}.

^{۷۱} (۱). علل الشرائع، ص ۱۲۳.

^{۷۲} (۱). الکافی، ج ۱، ص ۲۰۲.

هنگامی که خداوند متعال بنده ای را برای امور [سایر] بندگان برمی‌گزیند، سینه‌اش را برای این امر، فراخ می‌سازد و چشمه‌های حکمت را در دلش به ودیعه می‌گذارد و به او علم را الهام می‌کند ... پس او معصوم و مورد تأیید و توفیق و تسدید الهی است و از خطا و انحراف و لغزش در امان است.

خداوند این امور را به او اختصاص داده است تا حجّت او بر بندگان باشد و گواه بر خلقتش.

بنا بر این، بین عصمت و حجّیت و وجوب طاعت، ملازمت تام برقرار است.

همچنین پاسداری از دین - که وظیفه و هدف اساسی امام الهی است -، بدون داشتن مقام عصمت، امکان‌پذیر نیست.

مرحوم عبد الجلیل رازی، با توجّه به همین دلایل، عصمت را از شرایط لازم امامت شمرده و امامت غیر معصوم را نفی می‌کند. ایشان می‌گوید:

شخصی که عالم و معصوم نباشد، به امامت قبول نباید کردن.^{۷۳}

ایشان با بهره‌گیری از آموزه‌های اهل بیت علیهم السلام علم و عصمت را لازمه افتراض طاعت و از آن جداناشدنی می‌داند و در باره امیر مؤمنان علیه السلام می‌گوید:

و علی به حق و عالم و معصوم و امام مفترض الطاعه [بود].^{۷۴}

از نظر او کسانی را که عصمت ندارند هرگز نمی‌توان امام دانست. اعتقاد شیعه، آن است که غیر معصوم، هر فضیلت و مقامی هم داشته باشد، امامتش پذیرفته نیست.

عبد الجلیل این حقیقت را چنین بیان می‌کند:

شیعت، خود صحابه رسول را با درجه ایمان و سبقت و وصلت و هجرت و ستر و عفت و قبول شریعت و کتاب و سنت، قبول نمی‌کنند به امامت، برای فقد عصمت و کثرت علم.^{۷۵}

ص: ۲۴۴

ایشان در باره حاکمان پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌نویسد:

اما آنچه از سیرت بو بکر و دیگر صحابه یاد کرده است ... شیعت انکار کنند در ایشان که درجه امامت نداشتند و آن به فقد عصمت و نصوصیت و کثرت علم است.^{۷۶}

^{۷۳} (۲). نقض، ص ۵۷۵ - ۵۷۶.

^{۷۴} (۳). همان، ص ۱۷۵.

^{۷۵} (۴). همان، ص ۴۷۵.

نیز در پاسخ به اتهام تبعیت شیعه از ابو الخطاب می‌گوید:

أما خطابی و بو الخطاب را کجا با وی (امیر مؤمنان علیه السلام) برابر توان کردن که شیعت، ابن الخطاب را ... به امامت قبول نمی‌کند برای فقد عصمت و نصوویت. پندارم تبع بوالخطاب کمتر باشند که شیعت در اعتقاد و مذهب، اقتدا به ابو الخطاب و ابن الخطاب کمتر کنند.^{۷۷}

نویسنده کتاب نقض، در باره لزوم عصمت امام می‌نویسد:

أما آنچه گفته است که : «قائم معصوم است چون محمد و جبرئیل». بلی مذهب و اعتقاد امامی، این است که ائمه را معصوم گویند، چون انبیا و ملائکه، که اگر نبی معصوم نباشد، در شرع خلل افتد، و اگر امام معصوم نباشد، به قول و فعل وی اقتدا روا نبود. و طبیب بیمار، معالجت را بنشاید و بر این قول، دلایل و حجج و بینات بسیار است عقلی و سمعی.^{۷۸}

پیش از این، رابطه میان وجوب طاعت و عصمت امام را بیان کردیم. روشن شد که به حکم صریح عقل سلیم، خداوند متعال، هرگز به اطاعت مطلق از غیر معصوم امر نمی‌کند. یکی دیگر از دلایل عدم گزینش غیر معصوم برای امامت، آیه ۱۲۴ سوره بقره است. خداوند در پاسخ درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام لام بر جعل امامت در ذریه حضرتش می‌فرماید:

لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.^{۷۹}

عهد من به ستمکاران نمی‌رسد.

ص: ۲۴۵

امام رضا علیه السلام در تفسیر این آیه شریف می‌فرماید:

فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِمَامَةَ كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ صَارَتْ فِي الصُّفْوَةِ.^{۸۰}

این آیه، امامت هر ستمکاری را تا قیامت باطل کرده است و امامت، تنها دربرگزیدگان قرار یافته است.

مسلم است که بزرگ‌ترین و بارزترین مصداق ظلم، شرک به خداست. همچنین ارتکاب گناه نیز از مصادیق ظلم شمرده می‌شود. به همین جهت، عبد الجلیل رازی با بهره‌گیری از این آموزه قرآنی می‌گوید:

^{۷۶} (۱). همان، ص ۲۴۳.

^{۷۷} (۲). همان، ص ۵۴۹.

^{۷۸} (۳). همان، ص ۱۳۵.

^{۷۹} (۴). سوره بقره، آیه ۱۲۴.

^{۸۰} (۱). الکافی، ج ۱، ص ۱۹۹.

شبهتی نیست که خمر در عهد جمله انبیا، حرام بوده است و هرگز روا نباشد که حلال باشد که مزیل عقل و نقصان کننده شرع است ... و اتفاق فضلا و عقلاست که خمر خورده، چون زاهد نباشد و بت پرست، چون مؤمن نباشد، و گر ... خوردند و بت را سجده کردند، لاجرم امامت را نشایند که هرکس که خمر خورده باشد یا بت سجده کرده باشد، وقتی که از اینها توبه کند، نبوت و امامت را نشاید؛ اما مؤمن مخلص، تائب باشد. پس امام بعد از مصطفی، علی باشد، نه بو بکر و نه عمر و نه عثمان و ... از این وجوه که بیان کرده شد.^{۸۱}

د. لزوم علم

به یقین می توان گفت که یکی از مهم ترین وظایف و بلکه شأن اصلی و اساسی پیامبران و حجّت های الهی، هدایت، تعلیم و تزکیه بندگان خداست. روشن است که اولین شرط هدایت و تعلیم مردم، داشتن علم است. کسی که بر جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله می نشیند و می خواهد کارهای او را تداوم بخشد و دین الهی را زنده نگه دارد و آن را از تحریف و تبدیل حفظ کند، قطعاً باید به تمام دین، علم و احاطه کامل داشته باشد.

بدون علم و آگاهی از دین پیامبر صلی الله علیه و آله نمی توان به جای او نشست و از دین او پاسداری کرد و دین الهی را تداوم بخشید. مسلماً هیچ عاقلی کارهای خود را به کسی نمی سپارد که دانش کافی نداشته باشد. بنا بر این، بسیار روشن است که امام الهی، لزوماً باید از

ص: ۲۴۶

علم کافی برای هدایت مردم و حفظ دین خدا برخوردار باشد. غیر از شأن هدایتگری و حافظ دین بودن امام مفترض الطاعة نیز هست و خداوند، امام را حجّت خویش بر خلقش قرار داده است. همچنین لزوم عصمت امام پیش از این اثبات شد. مسلماً وجوب طاعت، حجّیت و عصمت، بدون داشتن علم، ممکن نیست. در ادامه، در باره رابطه وجوب طاعت و علم، رابطه حجّیت و علم و رابطه عصمت و علم، به اختصار، مباحثی ارائه می شود.

ه. رابطه وجوب طاعت و علم

لزوم عالم بودن امام مفترض الطاعة، امری بدیهی است؛ زیرا خداوند، اطاعت از امام را به صورت مطلق، واجب کرده است. چنانچه امام به دین الهی عالم نباشد، یا کسی غیر از او نیز چنین علمی ندارد و یا کسی غیر از امام، عالم به دین است.

اگر هیچ کس اعم از امام و غیر او به دین عالم نباشد، فساد دین لازم می آید؛ زیرا دین، با علم پایدار می ماند و تنها عالم می تواند با رفع شبهات و پاسخ به منکران، حوزه دین را از هر گونه انحراف حفظ کند و از افزودن بر دین و کاس تن از دین، مانع شود.

و اگر کسی غیر از امام به دین عالم باشد، در این صورت، امام باید در امور دینی به آن شخص رجوع کند و مسائل دین را از او بگیرد که در این صورت، امام، تابع دیگری می شود و این، تناقضی آشکار است. در نتیجه، کسی که اطاعتش بر

^{۸۱} (۲). نقض، ص ۴۴۶.

مردم واجب شده، لزوماً باید دارای علم الهی باشد تا مردم را به راه صحیح بخواند و دین را از انحراف و کزی حفظ کند .
امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ يَتَوَلَّوْنَا وَيَجْعَلُونَا أَيْمَةً وَيَصِفُونَنَا أَنْ طَاعَتَنَا مُفْتَرَضَةٌ عَلَيْهِمْ كَطَاعَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ يَكْسِرُونَ حُجَّتَهُمْ وَيَخْصِمُونَ أَنْفُسَهُمْ بَضْعِ قُلُوبِهِمْ فَيَنْقُصُونَا حَقًّا وَيَعْيِبُونَ ذَلِكَ عَلَى مَنْ أَنْعَاهُ اللَّهُ بِرُحْمَانٍ حَقٍّ مَعْرِفَتِنَا وَالتَّسْلِيمِ لِأَمْرِنَا أَمْ تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - افْتَرَضَ طَاعَةَ أَوْلِيَائِهِ عَلَى عِبَادِهِ ثُمَّ يُخْفِي عَنْهُمْ أَخْبَارَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَقْطَعُ عَنْهُمْ مَوَادَّ الْعِلْمِ

ص: ۲۴۷

فِيمَا يَرُدُّ عَلَيْهِمْ مِمَّا فِيهِ قَوَامُ دِينِهِمْ؟! ^{۸۲}

تعجب می‌کنم از گروهی که ولایت ما را پذیرفته و ما را امام قرار داده اند و در توصیف ما می‌گویند که اطاعت از ما برایشان همانند اطاعت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله واجب است . سپس حجت خود را می‌شکنند و به خاطر ضعف دل‌هایشان، با خود دشمنی می‌ورزند، حق ما را تنقیص می‌کنند و آن را بر کسی که خداوند برهان حق معرفت ما و تسلیم بر امر ما را به او عطا کرده است، عیب می‌گیرند. آیا چنین می‌پندارید که خدای متعال طاعت اولیای خود را بر بندگان واجب کند و در عین حال، اخبار آسمان ها و زمین را از ایشان مخفی دارد و ریشه و اساس علم م - در آنچه از ایشان سؤال می‌شود - را قطع کند، در صورتی که قوام دین آنها در آن است؟!

و. رابطه حجیت و علم

از نظر شیعه، امام، حجت خداست و حجت خدا باید دارای علم الهی باشد تا از لغزش و سقوط، ایمن گردد و از پاسخ به سؤالات و مشکلات ایجاد شده برای بندگان خدا د ر نماند. خداوند، تنها با شخصی که از این ویژگی برخوردار است می‌تواند حجت خویش را بر بندگان تمام کند . بنا بر این، حجیت وقتی معنا پیدا می کند که قول و فعل حجت خدا روشنی‌بخش و رافع مشکلات و اختلافات باشد و این امر، بدون داشتن علم، امکان پذیر نیست. حقایق و راه حل مشکلات، با نور علم بر امام علیه السلام عیان می گردد و او می‌تواند در هر زمینه‌ای، سخن آخر را بگوید و حجت را بر همگان تمام کند.

امام رضا علیه السلام در ضمن حدیث مفصلی در فضایل و صفات امام می‌فرماید:

إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَئِمَّةَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - يُوقِّعُهُمُ اللَّهُ وَيُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَحِكْمِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرُهُمْ فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ الزَّمَانِ ... وَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِكَ وَأَوْدَعَ قَلْبَهُ

ص: ۲۴۸

^{۸۲} (۱). الکافی، ج ۱، ص ۱۶۱-۱۶۲.

يَنَابِيعِ الْحِكْمَةِ وَالْهَمَةُ الْعِلْمُ إِلَهَاماً فَلَمْ يَغَيَّرْ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَلَا يُحَيِّرُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ ... يَخُصُّهُ اللَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ.^{۸۳}

همانا خداوند، پیامبران و امامان - صلوات الله عليهم - را موفق می‌دارد و از علم و حکمت مخزون خویش - که به احدی غیر ایشان نداده - به آنان عطا می‌فرماید. پس علم آنان بالاتر از علم اهل زمان است ... و به درستی که هر گاه خداوند، بنده‌ای را برای [اداره] امور [سایر] بندگان برگزیند، سینه‌اش را برای این کار، گشاده می‌سازد و چشمه‌های حکمت را در او به ودیعه می‌سپارد و علم را به او الهام می‌کند، طوری که پس از آن، از پاسخ [هیچ سؤالی] در نمی‌ماند و از رأی درست، سرگردان و متحیر نمی‌شود

خداوند او را بر این امور مخصوص می‌گرداند تا حجّت او بر بندگان باشد.

امام صادق علیه السلام در پاسخ زندیقی که در باره اثبات رسالت و نبوت پرسیده بود، می‌فرماید:

وقتی بر ما ثابت شد که خالق داریم و او حکیم و متعالی از آن است که برای خلق قابل مشاهده باشد ثابت می‌شود که باید سفیرانی در میان خ لقمش داشته باشد این سفیران از سوی خدای حکیم و علیم، به واسطه اعطای حکمت، تأیید شده هستند. سپس لزوم حفظ آنچه پیامبران و رسولان آورده‌اند از دلایل و براهین در هر زمان ثابت می‌شود تا این که زمین خداوند، از حجّتی خالی نباشد که آن حجّت علمی داشته باشد که بر راستی گفتار و عدالتش دلالت کند.^{۸۴}

ز. رابطه عصمت و علم

لزوم عصمت امام، پیش تر ثابت شد و گفتیم که مرحوم عبد الجلیل رازی نیز عصمت را یکی از شرایط لازم امامت می‌داند. به نظر می‌رسد که منشأ عصمت، علم است؛ چرا که علم به عمل و پیامدهای آن، موجب حفظ انسان از ارتکاب اعمال ناشایست

ص: ۲۴۹

می‌شود و او را به امور صواب ترغیب می‌کند. امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

فَإِنَّكُمْ لَوْ قَدْ عَايَنْتُمْ مَا قَدْ عَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزَعْتُمْ وَوَهَلْتُمْ وَسَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ^{۸۵}

اگر آنچه را مردگان شما پس از مرگ می بینند، شما نیز به عیان مشاهده می کردید، قطعاً بی تاب می شدید و ترس، وجودتان را فرا می گرفت و [به امر امام و حجّت خدا] گوش فرا می دادید و اطاعت می کردید

^{۸۳} (۱). همان، ج ۱، ص ۲۰۲ - ۲۰۳.

^{۸۴} (۲). همان، ص ۱۶۸.

^{۸۵} (۱). نهج البلاغه، خطبه ۲۰.

در این روایت، رابطه علم و پرهیز از نافرمانی خدا، به روشنی بیان شده است. اما این سخن، بدان معنا نیست که وجود علم، ضرورتاً موجب انجام یا ترک فعل می شود و از انسان، سلب اختیار می کند؛ اما این روشن است که عصمت کامل، نیاز به علم دارد، چنان که در روایت امام رضا علیه السلام بر این امر تأکید شده است آن جا که می فرماید:

هنگامی که خداوند، بنده ای را برای امور بندگانش برمیگزیند ...

چشمه های حکمت را در قلبش به ودیعه می گذارد و علم را به او الهام می کند ... پس او معصوم و مؤید است.^{۸۶}

عصمت، به معنای منع و حفظ است و معصوم، کسی است که خداوند به توفیق و تسدید الهی، او را از محارم حفظ کند. توفیق و تسدید الهی نیز از طریق افاضه علم صورت می گیرد. در برخی روایات، «قرآن»^{۸۷} و در برخی «روح القدس»^{۸۸} عامل تسدید و حفظ الهی معرفی شده اند که هر دوی اینها از منابع اساسی علم امامان علیهم السلام هستند.^{۸۹} پس می توان گفت که علم، منشأ عصمت است و بدون آگاهی از حقایق امور، هرگز انسان از خطا و لغزش مصون نمی شود. به همین دلیل، مرحوم عبد الجلیل رازی، هر جا که از لزوم عصمت امام سخن می گوید، بر ضرورت عالم بودن امام نیز

ص: ۲۵۰

تأکید می کند که برخی از عبارات صریح وی در ذیل عنوان «لزوم عصمت» مطرح شد.

وی در باره لزوم بودن امام از نظر شیعه می نویسد:

بعد از مصطفی علیه السلام هر چه ائمه بدان محتاج باشند از اصول و فروع و تفاسیر کتب و منزلات که اهل ادیان و ملل رجوع کنند و علم به غایبات که بیگانگان اسلام را دلالت باشد به حق و غیر آن، باید که امام عالم باشد به کیفیت آن؛ که اگر نداند، خلل به دین و شریعت محمدی راه یابد، و امام باید که بدین علوم، عالم تر باشد از اهل زمانه خویش تا فرق باشد میان حجت و محجوج علیه؛ در این مسئله، مذهب شیعه امامیه، این است که بیان کرده شد.^{۹۰}

وی در باره ائمه علیهم السلام و درستی اقدامات هر یک از ایشان در جنگ یا صلح با دشمنان می نویسد:

^{۸۶} (۲). الکافی، ج ۱، ص ۲۰۲.

^{۸۷} (۳). ر.ک: معانی الأخبار، ص ۱۳۲.

^{۸۸} (۴). الکافی، ج ۱، ص ۲۶۱ و ۲۷۲.

^{۸۹} (۵). ر.ک: «آفاق علم امام در الکافی» چاپ شده در مجموعه مقالات فارسی کنگره بین المللی ثقۀ الإسلام کلینی، ج ۴، ص ۴۷۵ - ۴۷۷ و ص ۴۹۰ -

۴۹۳.

^{۹۰} (۱). نقض، ص ۵۲۹.

اما چه نقصان که این جماعت، اولاد مصطفی اند و ائمه هدی، و فرزندان زهرا، و نایبان مرتضی، راسخان علم، مفتیان احکام شریعت، متولیان دین، برگزیدگان خدا، معصومان از همه زلت و تهمت و خطا، «ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم»^{۹۱، ۹۲}.

نویسنده کتاب نقض، در باره لزوم عالم بودن اوصیای انبیا به دین و احکام شریعت ایشان نیز چنین می گوید:

اما مذهب شیعه در این مسئله، آن است که هر نبی ای را وصی ای و ولی عهدی و قائم مقامی باید که علم آن کتاب و بیان آن شریعت و قاعده آن سنت بهتر داند و از همه امت عالم تر باشد این جا در این امت گفتند: علی مرتضی است به دلالت عصمت و کثرت علم ... این است مذهب شیعه در این مسئله بدین حجت^{۹۳}.

ایشان خطاب به نویسنده بعض فضائح الروافض می گوید:

ص: ۲۵۱

بو بکر می گوید روز بیعت: «أقيلوني فلسيت بخيركم؛ دست از من بردارید که من بهتر نیستم از شما» و خواجه می گوید: او عالم تر است از علی، تا هم ابو بکر را به دروغزن داشته باشد و هم عداوت علی به ظاهر کرده باشد، و عمر روز حکم زن زانیه می گوید: «لولا علی لَهَلَكَ عُمَرُ؛ اگر علی نبودی عمر هلاک شدی»، خواجه می گوید: او عالم تر است از علی، تا هم انکار قول عمر کرده باشد و هم اظهار عداوت علی^{۹۴}

و خلاف در آن است که بعد از مصطفی، که بهتر است؟ و درست کرده آمد در این کتاب در مواضع که علی علیه السلام از هر یکی از صحابه و اهل البیت بهتر است به علم و عصمت و شجاعت و غیر آن.^{۹۵}

ملاحظه می شود که مرحوم عبد الجلیل رازی، بر لزوم علم امام و شایستگی شخص عالم تر برای امامت، تأکید زیادی دارد. ایشان در مقایسه امیر مؤمنان علیه السلام با دیگر صحابه برای اثبات برتری و شایستگی علی علیه السلام برای امامت، به چند آیه از قرآن استشهاد می کند؛ از جمله به آیه زیر:

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^{۹۶}.

آیا آنان که علم دارند با آنان که نمی دانند برابرند؟

و در جای دیگر می نویسد:

^{۹۱} (۲). برگرفته از آیه ۳۴ سوره آل عمران.

^{۹۲} (۳). نقض، ص ۳۴۳.

^{۹۳} (۴). همان، ص ۱۶۳ - ۱۶۴.

^{۹۴} (۱). همان، ص ۱۶۳.

^{۹۵} (۲). همان، ص ۱۶۴.

^{۹۶} (۳). سوره زمر، آیه ۹.

و علی بهتر است و عالم و معصوم، و همه صحابه، محتاج علم او.^{۹۷}

ایشان همچنین معتقد است که امام باید به احکام دیگر کتب آسمانی و نیز به تنزیل و تأویل و ناسخ و منسوخ قرآن، آگاه عالم باشد تا همه در مسائل و مشکلات خود، به او مراجعه کنند. اهمیت عالم بودن امام تا آن جاست که ایشان همه فضائل را فرع بر عصمت و نصیت و علم می‌داند و می‌نویسد:

و این فضائل که بیان کرده شد، همه فرع است بر عصمت و نصیت به حجّت عقل و آیات قرآن و اخبار رسول.

ص: ۲۵۲

و آن که او عالم است به احکام تورات و انجیل و زبور و همه کتب انبیا و به قرآن به تنزیل و تأویل و ناسخ و منسوخ که بو بکر و عمر و همه صحابه و اهل البیت را بعد از رسول، رجوع با وی بوده است و همه عیال و سائل او بوده اند تا می‌گفت: «وَاللّٰهُ لَوْ تُنِيتْ لِيَّ الْوَسَادَةُ لَحَكَمْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِ م وَ بَيْنَ أَهْلِ الزُّبُورِ بِزُبُورِهِمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْفُرْقَانِ بِفُرْقَانِهِمْ».^{۹۸} تا آخر خبر که کس را از ائمت، زهره این دعوی نباشد.^{۹۹}

ح. علم غیب

گفتیم که از نظر عبد الجلیل رازی، چون امام، محلّ رجوع ائمت است، پس ضرورتاً باید اعلم از همگان و از برای حفظ دین بر پاسخگویی به سؤالات و شبهات توانا باشد. ایشان معتقد است که امام باید کاملاً به احکام دیگر شرایع و کتب آسمانی، عالم باشد تا به هنگام مراجعه اهل ادیان و ملل، حجّت را بر آنان تمام گرداند. همچنین لازم است که امام به غایبات نیز علم داشته باشد تا بدین وسیله، حقانیت و الهی بودن خود را اثبات کند و بیگانگان از اسلام را به دین و خدا راه نماید.

اما نویسنده کتاب نقض در چند موضع، علم غیب را از امام نفی کرده است. برای مثال، در جایی که نویسنده سنی می‌گوید: «و این بابویه القمّی الرافضی در کتاب آورده است که چون بو بکر از دنیا برفت، و ام خواهان او پیش پسرش محمد ابو بکر آمدند و تقاضا کردند و او در ح جر علی بود که مادرش أسماء بنت عمیس، زن علی بود علی او را گفت: محراب پدرت بازشکاف، و بتی زرّین برگیر و با وام پدرت ده»، عبد الجلیل رازی این گونه پاسخ می‌گوید:

اما جواب این دعاوی و بهتان، آن است که: این معنی در هیچ کتابی نیست از کتب شیعه اصولیه، و گر هست، اشاره باید کردن و باز نمودن. و در آخر این کتاب، این مصنّف آورده است که از ابو بکر و از هر یک از صحابه، بسیاری ترکه بازماند و آن را شرح‌ها داده است. پس بایست که محمد بو

ص: ۲۵۳

^{۹۷} (۴). نقض، ص ۱۰۸.

^{۹۸} (۱). بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۶۷۲.

^{۹۹} (۲). نقض، ص ۱۷۲.

بکر از آن ترکه، ردّ دین پدرش بکردی تا بدان بت مدفون، حاجت نیفتادی.

و دیگر آن که علی غیب نداند چه دانست که بتی جایی پنهان است ... و پیغمبر مگر خبر داده باشد علی را، واللّه أعلم!^{۱۰۰}

باید دانست که از یک سو توریّه و تقیّه در این کلام، بسیار نمایان است و از سوی دیگر، این کلام، در مقام مناظره و جدل بیان شده است؛ در نتیجه، هرگز با استناد به این عبارت نمی‌توان از نظر نویسنده، آگاه شد و عقیده‌ای را به اونسبت داد. ایشان وجود اصل خبر را در کتاب مرحوم ابن بابویه رد نکرده است؛ بلکه می‌گوید: «این معنی در هیچ کتابی نیست از کتب شیعه اصولیه» و بلافاصله از وجود چنین خبری رفع استبعاد می‌کند و از امکان آن خبر می‌دهد و می‌گوید: «وگر هست اشاره باید کردن و بازنمودن». همچنین بی آن که استخراج بت زرّین از محراب ابو بکر رد کند، به توریّه سخن گفته و عدم احتیاج به این کار برای ادای دین ابو بکر را مطرح می‌کند.

و سرانجام، این که او با رعایت کامل اصول و ضوابط مناظره، بدون پافشاری و اصرار بر علم غیب امام، آگاهی امام از غیب را به واسطه اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله بلامانع می‌داند. عدم اصرار بر اثبات علم غیب امام نیز بدان جهت است که از نظر ایشان، آگاهی از غیب، نقشی در تحقق امامت امام ندارد. آنچه برای امام ضروری است، علم به دین و آگاهی از مسائلی است که مردم به آن احتیاج دارند.

مرحوم عبد الجلیل رازی، در عبارت پیش گفته، آگاهی امام از غیب را به اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله ممکن دانسته است. این سخن، مستلزم قول به آگاهی پیامبر صلی الله علیه و آله از غیب است. ایشان در جای دیگر می‌نویسد:

و اما آنچه گفته است: «علی علومی دانست که دیگر صحابه ندانستند یا رسول با وی اسرار می‌گفت که با دیگران نگفت از صحابه و اهل بیت» هم طرفه نباید داشتن و انکار قرآن، نه طریق علما و دینداران باشد ... و در آنچه شک است که علی علیه السلام عالم‌تر و عارف‌تر و فاضل‌تر است از همه صحابه و از

ص: ۲۵۴

همه اهل بیت، چنان که شیث از همه فرزندان آدم در عهد او فاضل تر بوده است، و کذلک سام و اسماعیل و هارون و یوشع و شمعون، علی عالم تر از همه امت به منزلات و مؤولات به احکام شریعت ... و همه شرعیات؛ بیانه قوله تعالی: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» و قال النبی صلی الله علیه و آله:

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا» و قال امیر المؤمنین علیه السلام: «عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ فَتَحَ لِي كُلَّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ»^{۱۰۱} و در این شبهت نیست.^{۱۰۲}

^{۱۰۰} (۱). همان، ص ۲۵۷.

^{۱۰۱} (۱). الاختصاص، ص ۲۸۳.

^{۱۰۲} (۲). نقض، ص ۴۳۴.

پس نتیجه می‌گیریم که از نظر عبد الجلیل، امام، علمی فراتر از همه انسان‌های عادی دارد و اسراری از پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت کرده که دیگران از آن بی‌بهره‌اند. پس اگر مراد از علم غیب، آگاهی از اموری باشد که از مردم پنهان است، از نظر عبد الجلیل، امام چنین علمی را دارد؛ اما در جای دیگر، ایشان علم غیب را حتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نفی می‌کند و آن را مختص ذات پروردگار می‌داند.

عبد الجلیل در پاسخ به این گفته نویسنده سنی که می‌گوید: «و اگر تیغ و قلم به دست را فضاian بودی، همه مدرسه‌ها خراب کرده بودندی، و منبرها برگرفته و مسلمانی را نگذاشتندی که شربتی آب خوردی»،^{۱۰۳} می‌نویسد:

اما جواب این کلمات آن است که: چون پرده شرم دریده شد، امید انصاف بریده شد که در اول این فصل، دعوی علم غیب کرده است که هرگز هیچ پیغمبر و امام نکرده است. و چون گوید: «اگر قلم و تیغ به دست روافض بودی، یک کس را زنده رها نکرددی»، به اتفاق، دعوی علم غیب کرده باشد و لاکافری و ملحدی نباشد که این دعوی را رد کردن که: لا يعلم الغیب الا الله.^{۱۰۴}

این عبارت نیز در رد ادعای نویسنده سنی است و نمی‌تواند بیانگر صریح نظر نویسنده تلقی شود و اگر چنانچه این سخن را نظر صریح عبد الجلیل بدانیم، باز هم

ص: ۲۵۵

نمی‌توان به روشنی، نفی علم غیب از پیامبر و امام را از آن استفاده کرد؛ زیرا وی علم غیب را مختص پروردگار می‌داند؛ اما امکان افاضه این علم به انبیا و اوصیا را نفی نمی‌کند؛ یعنی هر چند استقلال پیامبر و امام را در داشتن علم غیب نمی‌پذیرد - چنان که همه موحدان نیز بر این باورند -، با این حال، خدا را بر اعطای علم به امام قادر می‌داند. عبد الجلیل در باره رد شمس به این نکته اشاره می‌کند و در پاسخ نویسنده نو سری می‌گوید:

و پنداری خواجه به عداوت علی، نه خدای را قادر می‌داند بر رجوع، نه مصطفی را صاحب معجز می‌شناسد.^{۱۰۵}

البته این اعتقاد، ریشه در قرآن دارد، آن جا که خدای تعالی می‌فرماید:

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا».^{۱۰۶}

او به غیب عالم است و غیبش را برای احدی آشکار نمی‌سازد، مگر کسی از فرستادگانش که از او خشنود باشد. پس از پیش رو و پشت سر او محافظانی کمین کرده، وارد می‌سازد.

امام باقر علیه السلام نیز در ذیل این آیه شریف می‌فرماید:

^{۱۰۳} (۳). همان، ص ۴۳۵.

^{۱۰۴} (۴). همان جا.

^{۱۰۵} (۱). همان، ص ۵۲۴.

^{۱۰۶} (۲). سوره جن، آیه ۲۶ - ۲۷.

سوگند به خدا محمد صلی الله علیه و آله از کسانی بود که خدا از او راضی شد و اما این که فرموده است: «عالم الغیب»، به راستی که خدای عز و جل عالم است به آنچه از خلق خود نهان کرده در باره چیزهایی که تقدیر و در علم خود قضا می‌کند پیش از خلق آن و قبل از آن که به فرشتگان ابلاغ کند. ای حمران! این است علمی که خدا نزد خود نگه داشته و در آن مشیت دارد و چنانچه اراده کند، به اجرا می‌گذارد و یا در آن برای او بدا حاصل می‌شود و آن را امضا نمی‌کند. و اما علمی که خدای عز و جل آن را مقدّر ساخته، پس آن را قضا کرده و به اجرا می‌گذارد و آن علمی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله سپس به ما می‌رسد.^{۱۰۷}

ص: ۲۵۶

بر اساس این روایت و روایات دیگر - که صریح‌تر از این هستند -، خدای تعالی دو علم دارد: قسمتی از این علم را به مرحله تقدیر نرسانده و نزد خود او مکنون و مخزون است و گاهی از این علم به «غیب» تعبیر می‌شود. خداوند می‌تواند آن را به مرحله تقدیر برساند و سپس به اجرا بگذارد و می‌تواند از اجرای آن سر باز زند.

چنانچه اراده خداوند بر تقدیر آن تعلق گرفت، پیامبر و امام را از آن آگاه می‌سازد.^{۱۰۸}

مرحوم عبد الجلیل رازی نیز می‌نویسد:

و پیش از حادثه، جبرئیل خود زهره ندارد که رسول را خبر کند و خود نداند؛ که علم غیب، إلی‌خداوند نداند.^{۱۰۹}

ط. معجزه

از نظر شیعه، یکی از راه‌های اثبات حقانیت و الهی بودن مقام امامت در برابر مخالفان و معاندان، ارائه «بینه» (معجزه) است.^{۱۱۰} به اعتقاد شیعیان، امام قادر است برای اتمام حجت در برابر منکران، قدرت الهی خویش را آشکار سازد. بر همین اساس، مرحوم عبد الجلیل رازی می‌نویسد:

پس اگر خدای تعالی برای معجز رسول یا برای نصرت اسلام و تقویت شریعت، او (علی) را به کرامتی مخصوص گرداند که بر شود یا فرو شود بیش از معتاد و معهود، روا باید داشتن در مقدور باری تعالی؛ که مالک الملک است ... مانند این از ولی خدا و وصی مصطفی قبول باید کردن

اما آنچه [نویسنده سنی] گفته است که: «گویند آفتاب از بهر علی باز گردید»، درست است و مذهب همه شیعه است خلفاً عن سلف به روایت ثقات و نقل امناء، و در همه کتب و اخبار اصحاب الحدیث، مسطور است ...

^{۱۰۷} (۳). الکافی، ج ۱، ص ۲۵۶ - ۲۵۷.

^{۱۰۸} (۱). ر. ک: همان، ص ۲۵۵.

^{۱۰۹} (۲). نقض، ص ۳۹۶.

^{۱۱۰} (۳). شیخ مفید، در الإرشاد (ج ۱، ص ۳۳۳ - ۳۵۲ و ج ۲، ص ۱۸۳، ۲۲۱، ۲۵۴، ۲۸۱، ۳۰۱ و ۳۲۱) برای هر یک از امامان اهل بیت علیهم السلام معجزات و کراماتی را نقل می‌کند.

پنداری خواجه، به عداوت علی، نه خدای را قادر می‌داند بر رجوع، نه

ص: ۲۵۷

مصطفی را صاحب معجزه می‌شناسد و گر می‌شاید که به وقت حجّت برای حجّت از برای اعدا به دعای مصطفی، ماه بر آسمان به اشاره بنان سید به دو نیم شود و دگر باره هم آید، عجب است که روا نیست که برای مرتبت ولی خدا به دعای مصطفی، آفتاب بعد از غروب طلوع کند.^{۱۱۱}

ایشان در این جا ردّ شمس را معجزه پیامبر می‌داند و آن را حجّت الهی در برابر منکران می‌شمارد. وی در جای دیگر، معجزه را برای امام نیز اثبات می‌کند و می‌نویسد:

آنکه [نویسنده سنّی] گفته است: «... رافضی امام را معجز گوید...». اما جواب این کلماتِ حشو بی اصل که دگر باره از سر نصب و خروج ایراد کرده است، آن است که شبهت نیست در آن که شیعت، ائمّه را عند دعوی امامت و انکار قوم معجزات گویند و هر یک را أظهر من الشمس بوده است و اهل زمانه ایشان دیده اند و مخالف و مؤلف روایت کرده که دال بوده است بر صدق دعوی هر یک و شیعت روا دارند که صادقی را عند دعوی معجزی باشد من قبل الله تعالی و گر چه مدّعی، نه پیغمبر باشد و نه امام، چنان که مریم عمران را - صلوات الله علیها - بود ... تا طهارت و عصمت مریم معلوم شد قوم را؛ کذلک اگر بعد از رسول یا در عهد رسول، امام، دعوی حقّی رسول و کتاب و شریعت او کند و جماعتی بیگانگان بر آن انکار کنند، روا باشد؛ بلکه واجب باشد که باری تعالی معجزی ظاهر کند تا آن شبهت برخیزد و از این جاست که شیعت، ائمّه را اصحاب معجزات گویند و دلالات قاطعات برین معنی، بسیار است.^{۱۱۲}

مرحوم عبد الجلیل رازی همچنین ادّعا و لاف سنّیان در باره نامه عمر به رود نیل و آرام شدن رود را یادآور می‌شود و می‌گوید:

خواجه ناصبی در عمر، دعوی خدایی کند آنکه به تشنّیع بازگوید که:

شیعت، امام را معجز گویند تا روا باشد که عمر جایز الخطا را بر زمین و رود فرمان باشد؛ اما روا نباشد که مرتضی معصوم را به وقت حاجت برای

ص: ۲۵۸

حجّت معجز باشد تا خواجه یا آن قول باحجّت قبول کند و یا دست از این دعوی بی‌حجّت بدارد.^{۱۱۳}

سپس قول عالمان سنّی در باره صوفیان را به نقد می‌کشد و می‌نویسد:

^{۱۱۱} (۱). تقض، ص ۵۲۴.

^{۱۱۲} (۲). همان، ص ۵۳۱ - ۵۳۲.

^{۱۱۳} (۱). همان، ص ۵۳۲ - ۵۳۳.

و هر یک را کرامتی شرح دهد که بلیغ تر از ده معجز باشد که یکی به ساعتی از ابهر به مکه رسد ... و مانند این در جماعتی پیران نامعصوم روا دارند؛ اما اگر شیعت در جماعتی معصومان از خطا منصوصان از قبل خدا فرزندان فاطمه الزهرا همه از نسل مصطفی، اولاد مرتضی دعوی به دلیل کنند که اصحاب معجزات و بینات بوده اند، رافضی باشند ... و عاقل چون انصاف بدهد، بداند که فرقی نیست میان این معجزات و آن کرامات؛ خلاف در اسم است و در عبارت، تا اخواجه ناصبی بدان عوام را در شبهت میفکند.^{۱۱۴}

و نیز می‌نویسد:

آنگه [نویسنده سنی] گفته است: «رافضیان گویند: علی موسی الرضا در پیش مأمون خلیفه می شد صورت شیری بر بالشی دیبا کرده بودند، در حال، جانور شد و قصد مأمون کرد، و این، محالی عظیم است»

اما جواب این دعوی، آن است که این حدیث در کتب شیعه هست و گفته اند و گویند. پس اگر خواجه، انکار بر این دعوی از آن طریق می کند که در مقدور خدا مانند این ممکن نباشد، اگرچه خدا را قادر ذات نگوید، آخر از تفسیر و تاریخ خوانده باشد که باری تعالی، عصا را ثعبان کرد در وقت موسی علیه السلام و ... پس در مقدور باری تعالی، ممکن باید داشتن.^{۱۱۵}

ایشان پس از نقل لاف‌های عجیب سنیان در باره صوفیانی چون حلاج و رابعه می‌گوید:

و اگر حسین منصور و رابعه را آن محل و منزلت هست، در حق رضا هم روا باید داشتن که نص است از قبل خدا، و معصوم است از همه خطا.^{۱۱۶}

ص: ۲۵۹

عبد الجلیل همچنین در برابر انکار معجزات امیر مؤمنان علیه السلام از سوی نویسنده سنی موضع می گیرد و به آنها پاسخ می‌دهد.^{۱۱۷}

وی در دفاع از معجزه شکافته شدن سقف و بیرون بردن حضرت امام عصر علیه السلام از خانه برای حفاظت از جان ایشان، آن را از برای حفظ نظام اسلام و قوام دین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آخر الزمان به واسطه آن حضرت لازم می‌داند.^{۱۱۸}

جمع‌بندی

^{۱۱۴} (۲). همان، ص ۵۳۲.

^{۱۱۵} (۳). همان، ۶۹-۷۰.

^{۱۱۶} (۴). همان، ص ۷۰.

^{۱۱۷} (۱). ر.ک: همان، ص ۷۱-۷۳.

^{۱۱۸} (۲). ر.ک: همان، ص ۴۶۴.

از بررسی دیدگاه‌های مرحوم عبد الجلیل رازی، روشن شد که ایشان امام را مفترض الطاعه و منصوب و منصوص از جانب خدای متعال می‌داند و معتقد است که امام الهی، حتماً باید از سه ویژگی: نصوصیت، علم و عصمت برخوردار باشد و این اعتقاد را به عقل و قرآن، مستند می‌سازد. به نوعی می‌توان چکیده اندیشه وی را در عبارت زیر مشاهده کرد:

و در این، شبهتی نیست که شیعت، امامت و ریاست عقلاً واجب دانند، و امام را در همه روزگاری معصوم و منصوص و مقطوع علی عصمته گویند، و اگر طاعت ائمه بر امت واجب دانند، اقتدا در این مسئله، به عقل و قرآن کرده اند. اما عقل، وجوب ریاست به علت جواز خطا و اخذ معالم شریعت، و نفی علت حاجت، و اثبات عصمت و نصوصیت، و در معالم اعلم الناس بعد رسول الله، و اما فرض طاعت، اقتدا به قرآن است آن جا که باری تعالی گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». پس امامت را این درجت و فضیلت نهند که بیان کرده شد بی شبهتی و تقیّتی، و هر کس را که خلاف این داند، ضال و هالک دانند بی شبهت و تقیّتی.^{۱۱۹}

در عبارت دیگری از ایشان، موروثی بودن امامت نفی شده و علاوه بر سه ویژگی

ص: ۲۶۰

نص، علم و عصمت، ویژگی «شجاعت» نیز ذکر شده است:

امامت به علم و نصوصیت و شجاعت و عصمت است، نه به میراث و خویشی و نسبت ... و با فقد این خصال، امامت نباشد و اگر چه مرد نسیب و بزرگوار باشد.

اما محدث ارموی، به حق، یادآور می‌شود:

به نظر می‌رسد که «و شجاعت» زاید باشد؛ زیرا در مواضع مکرر این کتاب، شرایط موجب امامت را «علم و عصمت و نصوصیت» قرار داده است و بس.^{۱۲۰}

همچنین معلوم شد که هرچند ایشان معجزه را از شرایط موجب امامت نمی‌شمارد، اما ظهور معجزه به دست امام را جایز و ممکن و بلکه گاهی برای اتمام حجّت واجب می‌داند؛ اما نکته بسیار مهمی که در خور توجّه است، تأکید عبد الجلیل بر بشر بودن امام، در عین اعتقاد به مقامات خدادادی ایشان است. بعضی از معاصران، با «فرا بشری» نامیدن ویژگی‌های اساسی امامان علیهم السلام و طرح قرائت به اصطلاح بشری از امامت، به نفی مقامات الهی امامان معصوم علیهم السلام می‌پردازند؛^{۱۲۱} اما نویسنده کتاب نقض، بر خلاف اندیشه ناصواب آنان، داشتن این ویژگی‌ها را موجب فراتر رفتن امامان علیهم السلام از دایره مخلوقات نمی‌داند. ایشان می‌نویسد:

^{۱۱۹} (۳). همان، ص ۲۴۱.

^{۱۲۰} (۱). همان جا (پاورقی).

^{۱۲۱} (۲). ر. ک: «قرائت فراموش شده»، محسن کدیور، مجله مدرسه، ش ۳ و برای آگاهی از نقد این دیدگاه ر. ک: «منصب امامت، مقامی بشری یا فرا بشری»، اصغر غلامی، فصل‌نامه کلام اسلامی، ش ۷۳ (بهار ۸۹)، ص ۸۶-۱۱۲.

اما آنچه [نویسنده سنی] گفته است: «گویند: آنچه علی کرد مقدور آدمیان نباشد» هر که را از عقل و علم اندک مایه بهره‌ای باشد، این معنی نگوید و به روا ندارد ... آنچه آدمیان بدان و امثال آن قادر نباشند، چون خلق اجسام عالم و اعراض مخصوصه، علی نیز بر آن قادر نباشد و جنس آن داخل نباشد تحت مقدور بشر.^{۱۲۲}

ص: ۲۶۱

از سوی دیگر، وی یادآور می‌شود که رسول و امام در همه احوال و افعال، همچون دیگر افراد بشر و قابل مقایسه با آنان نیستند. وی می‌نویسد:

و اما آنچه بر رعیت و امت حلال است و بر رسول و امام حرام: اول زکوة و صدقه است ... و از صناعات بسیار است که امت را مباح است کردن آن چون حجّامی و فصّادی و کناسی و ... و رسول و امام را روا نباشد کردن از برای رکاکت صنعت و نفرت امت؛ تا خواجه ناصبی، رس ول امین و امیر المؤمنین را در همه احوال و افعال، با رعیت و امت قیاس نکند.^{۱۲۳}

والسلام علی المهدی الذی یملاً الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً!

ص: ۲۶۲

منابع و مأخذ

۱. الإختصاص، [منسوب به] محمد بن محمد بن نعمان العکبری البغدادی (الشیخ المفید)، تهران: مکتبه الصدوق، ۱۳۷۹ ق.
۲. الإرشاد، محمد بن محمد بن نعمان العکبری البغدادی (الشیخ المفید)، تحقیق: مؤسسه آل البيت، بیروت: دار المفید للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ ق.
۳. الأمالی، محمد علی بن بابویه القمی (الشیخ الصدوق)، تحقیق: مؤسسه البعثه، قم: مؤسسه البعثه، ۱۴۱۷ ق.
۴. الإمامه، أسد الله الموسوی الشفتی، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم: مکتبه السید حجه الإسلام الشفتی، ۱۴۱۱ ق.
۵. أوائل المقالات من مصنّفات شیخ مفید (ج ۴)، محمد بن محمد بن نعمان العکبری البغدادی (الشیخ المفید)، تحقیق: شیخ ابراهیم الأنصاری، قم: المؤتمر العالمی لألفیه شیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.
۶. بحار الأنوار، محمد باقر بن محمد تقی المجلسی (علامة المجلسی)، بیروت:

^{۱۲۲} (۳). نقض، ص ۷۸.

^{۱۲۳} (۱). همان، ص ۵۱۵-۵۱۶.

مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ ق.

٧. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار القمي (ابن فروخ)، تبريز: شركت چاپ كتاب تبريز، ١٣٨١ ق.

٨. تفسير ابو الفتوح رازی، أبو الفتوح حسين بن علي رازی، مشهد: آستان قدس رضوی، ١٣٧١ ش.

٩. تفسير جوامع الجامع، فضل بن الحسن الطبرسي، تهران: دانشگاه تهران، ١٤٠٩ ق.

ص: ٢٤٣

١٠. روضة الواعظين، محمد بن الحسن الفتال النيسابوري، تحقيق: السيد محمد مهدي الموسوي الخراساني، قم: الشريف الرضي، ١٣٦٨ ش.

١١. شرح اصول الكافي، محمد صالح المازندراني (ملاً صالح)، تصحيح: علي اكبر غفاري، تهران: مكتبة الإسلامية، ١٣٨٢ ق.

١٢. شرح «المواقف» للإيجي، المير السيد الشريف الجرجاني، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٩ ق.

١٣. شرح جمل العلم والعمل، علي بن الحسين الموسوي (السيد المرتضى)، تحقيق:

يعقوب الجعفري، قم: دار الأسوة، ١٤١٤ ق.

١٤. الصحاح، اسماعيل بن حماد الجوهري، تحقيق: احمد بن عبد الفور عطار، قاهره:

دار الكتب العربي، ١٣٧٦ ق.

١٥. علل الشرائع، محمد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق)، نجف: المكتبة الحيدريّة، ١٣٨٥ ق.

١٦. عيون أخبار الرضا عليه السلام، محمد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق)، تحقيق:

حسين الأعلمي، بيروت: مؤسسة الأعلمي، ١٩٨٤ م.

١٧. القاموس المحيط، محمد بن يعقوب الفيروزآبادي، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢٠ ق.

١٨. قواعد المرام في علم الكلام، ميثم البحراني، تحقيق: سيد احمد حسيني، قم: مكتبة آية الله المرعشي، ١٤٠٦ ق.

١٩. الكافي، محمد بن يعقوب الكليني، تحقيق: علي اكبر الغفاري، تهران: دار الكتب الإسلامية، ١٣٦٣ ش.

٢٠. كتاب من لا يحضره الفقيه، محمد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق)، تحقيق:

على أكبر الغفاري، قم: مؤسّسة النشر الإسلامي، ١٤٠٤ ق.

٢١. كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، تحقيق: حسن حسن زاده آملی، قم: مؤسّسة النشر الاسلامی، ١٤٠٧ ق.

ص: ٢٤٤

٢٢. «امامت، مقامی بشری یا فرابشری»، اصغر غلامی، مجلّه کلام اسلامی، ش ٧٣، بهار ١٣٨٩ ش.

٢٣. لسان العرب، محمد بن مکرم المصری الأنصاری (ابن منظور)، تصحيح: امين محمد عبد الوهاب و محمدصادق العبيدي، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤١٦ ق.

٢٤. مجمع البحرين، فخر الدين الطريحي، تحقيق: سيّد احمد حسيني، تهران:

مرتضوى، ١٣٦٥ ش.

٢٥. مجموعه مقالات فارسی کنگره بين المللی ثقة الإسلام کلينی (ج ٤)، قم: دار الحديث، ١٣٨٧ ش.

٢٦. «قرائت فراموش شده»، محسن کديور، مجلّه مدرسه، ش ٣.

٢٧. مدينة المعاجز، السيّد هاشم البحراني، تحقيق : لجنة التحقيق باشراف فارس حسّون كريم، قم : مؤسّسة المعارف الإسلامية، ١٤١٥ ق.

٢٨. معاني الأخبار، محمد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق)، تهران: مكتبة الصدوق، مؤسّسة دار العلم، ١٣٧٩ ق.

٢٩. مناهج البيان في تفسير القرآن، محمد باقر ملكي ميانجي، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، ١٣٧٤ ش.

٣٠. مناهج اليقين في اصول الدين، الحسن بن يوسف بن المطهر الحلّي، تحقيق:

محمد رضا انصاري قمی، ١٤١٦ ق.

٣١. منشور جاويد، جعفر سبحانی، قم: مؤسّسه امام صادق عليه السلام، ١٣٨٣ ش.

٣٢. المنقذ من التقليد، سديد الدين محمود الحمصي الرازي، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ١٣٧٠ ش.

٣٣. المواقف، عبد الرحمان بن احمد ايجي، تحقيق: عبد الرحمان عميره، بيروت: دار الجليل، ١٤١٧ ق.

۳۴. نقض (بعض مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض»)، عبد الجلیل قزوینی رازی، تصحیح: میرجلال الدین محدث ارموی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ ش.^{۱۲۴}

ص: ۲۶۵

^{۱۲۴} جمعی از پژوهشگران، مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت عبدالجلیل رازی قزوینی، ۲ جلد، دارالحدیث با همکاری کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - قم، چاپ: چاپ اول، ۱۳۹۱.